

روان

ماهنامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع رسانی برای دانش آموزان دوره متوسطه دوم
دوره سی و هفتم | دی ۱۴۰۰ | شماره پستی در پی ۱۳۱ | ۴۸ صفحه | ۳۰۰۰۰ ریال



اندیشه و ورزشان بزرگ اسلامی - ایرانی

درگاه بهشت



السلام عليك
يا محمد

سألتها



ماهنامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی / برای
دانش‌آموزان دوره متوسطه دوم / دوره سی‌وهفتم
/ دی ۱۴۰۰ / شماره پیاپی دربی ۳۱۱ / ۴۸ صفحه

مدیرمسئول: محمد صالح مژدنبی / سردبیر: دکتر زهرا باقری / مدیر داخلی: فرناز بابازاده / شورای کارشناسی:
زهرا باقری، حبیب یوسف‌زاده، فریبرز بیات، مینو آیت‌اللهی / کارشناس داستان و شعر: سعیده موسوی‌زاده /
کارشناس علمی: سیامک آرمان / کارشناس طنز: نسیم عرب‌امیری / مدیر هنری: کورش پارس‌نژاد / دبیر عکس:
اعظم لاریجانی / ویراستار: بهروز راستانی / شورای تیتراژ: فریبرز بیات، میترا چرخیان، شروین سلیمانی، مهدی
استاداحمد / طراح گرافیک: سید علی موسوی

فن‌درسی

خدا حافظی با نمره ناپلئونی

نگرانی در چشمانش موج می‌زد و صدایش می‌لرزید: «نمی‌دانم چه بر سرم آمده! هرچه خواندم
فراموش کردم. پارسال اینطور نبود...» بعد هم قطرات اشک از گوشه چشمانش گلوله‌گلوله به پایین
ریخت.



ممکن است این اتفاق برای شما هم افتاده باشد. حالا که
فصل امتحان‌ها رسیده، نشست‌اید و فکر کنید اصلاً چرا درس
می‌خوانید؟ اگر از من بپرسید، می‌گویم به هر دلیلی هم که باشد،
سعی کنید از درس خواندن، مدرسه رفتن و امتحان دادن لذت
ببرید. تعجب را می‌توانم توی صورتتان تصور کنم که با خودتان
می‌گویید: این سردبیر ما هم که اصلاً از حال و هوای ما خبر ندارد.
من هم در جواب می‌گویم: «بار کج به منزل نمی‌رسد» و یکی از
مهم‌ترین دلایل‌هایی که می‌تواند باعث شود لذت درس خواندن را
نچشید، رفتارهای نامنظم نادرست است. وقتی کارها را به شیوه‌ای
نادرست انجام می‌دهید، خبر معلوم است که نتیجه قابل قبولی هم
نخواهید گرفت.

بعضی افراد وقتی می‌خواهند وارد استخر شوند، اول پاهایشان
را خیس می‌کنند و بعد یواش یواش وارد آب می‌شوند. بعضی‌ها
هم همان اول کار شیرجه می‌زنند و کار را یکسره می‌کنند. اگر
می‌خواهید از درس خواندن لذت ببرید، خود را کاملاً به آب
ببندازید و در استخر علم شنا کنید. نسیم درس نخوانید. غواص
حرفه‌ای باشید تا از دریای علم و آگاهی، غنیمت‌های فراوانی کسب
کنید. یادتان باشد اگر نترسید، همه چیز می‌آموزید. شکست بخورید
اما ناکام نشوید. زمین بخورید اما خسته نشوید. زخم بردارید و درد
بکشید اما نترسید.

● نشانی دفتر مجله: تهران، خیابان ایرانشهر شمالی، پلاک ۲۷۰

صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۸۴ / تلفن: ۸۸۸۴۹۰۹۶ / نمابر: ۸۸۳۰۱۴۷۸ / پیامک: ۳۰۰۰۸۹۹۵۱۹ / نشانی

رایانامه: Email.javan@roshdmag.ir / نشانی مرکز بررسی آثار: تهران - صندوق پستی ۶۵۸۴-۱۵۸۷۵

تلفن: ۸۸۳۰۵۷۷۲ / www.roshdmag.ir / صندوق پستی امور مشترکان: ۱۵۸۷۵/۳۳۳۱ / تلفن امور

مشترکان: ۰۲۱-۸۸۸۶۷۳۰۸

سخن سردبیر	۱
درگاه بهشت	۲
کدام یک دشوارترند؟	۴
روی خط پایداری	۶
از دارالفنون تا امیرکبیر	۸
عروسک‌سازی	۱۰
اندیشه‌ورزان بزرگ اسلامی...	۱۲
معرفی رشته زبان ...	۱۴
زکریا رازی	۱۶
کلاس خودشناسی	۱۸
مسیح (ع) پسر مریم	۲۰
شاه در رفت	۲۱
لبخند جوان	۲۲
شبه علم جوان می‌دهد	۲۵
تو فضا چی بپوشیم	۳۰
دوچرخ و هزار سودا	۳۲
سرگرمی	۳۴
وصیت‌نامه عمو	۳۶
وزن شعر	۳۸
قلمستون	۴۰
ادیب جوان	۴۲
شوخی فیزیکی	۴۴
چشمه‌های رنگی	۴۵
اسکای ویو	۴۶
او که دانه‌های دلش پیداست	۴۷
یک دو سه شش انداز	۴۸

درگاه بهشت

من و عکس: محمد مهدی بهمنی

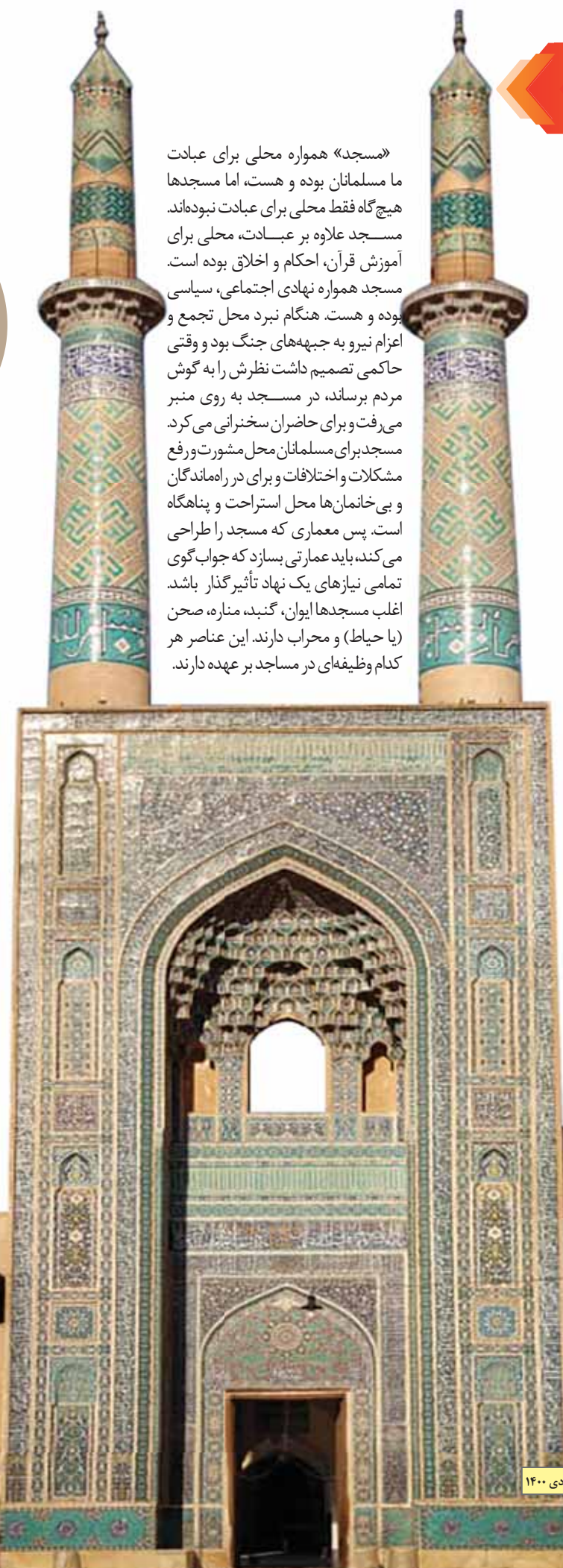


آشنایی با یکی از مساجد ایرانی

«مسجد» همواره محلی برای عبادت ما مسلمانان بوده و هست، اما مسجدها هیچ‌گاه فقط محلی برای عبادت نبوده‌اند. مسجد علاوه بر عبادت، محلی برای آموزش قرآن، احکام و اخلاق بوده است. مسجد همواره نهادی اجتماعی، سیاسی بوده و هست. هنگام نبرد محل تجمع و اعزام نیرو به جبهه‌های جنگ بود و وقتی حاکمی تصمیم داشت نظرش را به گوش مردم برساند، در مسجد به روی منبر می‌رفت و برای حاضران سخنرانی می‌کرد. مسجد برای مسلمانان محل مشورت و رفع مشکلات و اختلافات و برای در راهماندگان و بی‌خانمان‌ها محل استراحت و پناهگاه است. پس معماری که مسجد را طراحی می‌کند، باید عمارتی بسازد که جواب‌گوی تمامی نیازهای یک نهاد تأثیرگذار باشد. اغلب مسجدها ایوان، گنبد، مناره، صحن (یا حیاط) و محراب دارند. این عناصر هر کدام وظیفه‌ای در مساجد بر عهده دارند.

درگاه بهشت

هر شهر اسلامی حتماً یک مسجد جامع یا مسجد جمعه دارد که مسلمانان در آن به نماز جمعه می‌ایستند. مساجد جامع معمولاً در کنار میدان اصلی شهر یا کنار بازار قرار دارند و با یک ایوان بزرگ پر از تزیینات، راه عبادت و بهشت را به عابران نشان می‌دهند. گاهی ایوان مسجدها، مانند این ایوان کاشی‌کاری‌شده «مسجد جامع یزد» آن‌قدر بلند هستند که از فاصله‌های بسیار دور مؤمنان را به سوی مسجد راهنمایی می‌کنند. ایوان و مناره‌های مسجد جامع یزد بلندترین بنای تاریخی شهر یزد هستند.





کلاه فیروزه‌ای

هر حاکم یا پادشاهی که بر سر کار می‌آمد، برای آنکه نامش را سر زبان‌ها بیندازد، بانی ساخت مسجد و یا مجموعه‌ای عمومی می‌شد که مسجد حتماً یکی از اعضای آن بود. بانی ساخته شدن این مسجد که به آن «مسجد امام» یا «مسجد جامع عباسی» می‌گویند، شاه‌عباس اول، قدرتمندترین پادشاه سلسله صفوی است. گنبد فیروزه‌ای جامع عباسی که بر شبستان مسجد سایه انداخته، یکی از عناصر معماری ایرانی است که تقریباً بر سر شبستان هر مسجدی قرار گرفته است.

مسجد مدرسه

مسجدها برای سالیان سال محل درس و بحث بودند. در ایوان‌ها و شبستان‌های مسجدها قرآن، احادیث و فقه تدریس می‌شد. بعدها مدرسه‌ها از مسجدها جدا شدند، اما همچنان گاهی به یاد همان رسم گذشته مجموعه‌هایی به نام «مسجد مدرسه» ساخته می‌شوند که دو بنای مسجد و مدرسه در هم ادغام شده‌اند. یکی از زیباترین این مجموعه‌ها «مسجد مدرسه آقابزرگ» در کاشان است.



قبله‌نما

ممکن است مسجدی صحن، مناره یا حتی گنبد نداشته باشد، اما غیرممکن است که معمار برای آن محرابی در نظر نگرفته باشد. محراب جهت قبله را نشان می‌دهد و به نمازگزاران می‌گوید که رو به کدام جهت بایستند و دست نیاز بلند کنند. زیباترین و ظریف‌ترین محراب مسجدهای ایران در قرن هشتم هجری قمری و عهد ایلخانان مغول در ایران ساخته شدند. نمونه‌اش هم همین «مسجد کرمانی» است در «مجموعه شیخ احمد جام» در شهر تربت‌جام یا از این محراب معروف‌تر، محراب زیبای **الجایتو** است در مسجد جامع اصفهان.



مقایسه رشته‌های تیمی جذاب دنیا

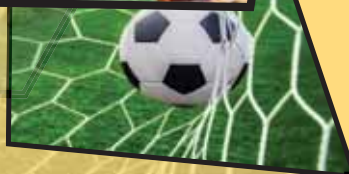
کدام یک دشوارترند؟



مهدی زارعی

● هاکی روی چمن

زمین هاکی روی چمن ۹۱/۴ متر طول و ۵۵ متر عرض دارد. در هاکی هم تعداد بازیکنان هر تیم ۱۱ نفر است، اما هم توپ مسابقه کوچک‌تر است و هم بازیکنان با چوبی که در دست دارند، می‌توانند پاسکاری و پرتاب کنند. به همین خاطر نیاز به دویدن در هاکی روی چمن کمتر از فوتبال است. زمان این رشته هم دو نیمه ۳۵ دقیقه‌ای است، ولی ایجاد موقعیت با توپ کوچک و یک چوب، نیاز به مهارت بیشتری نسبت به فوتبال دارد.



● بسکتبال

بسکتبال در زمینی به طول ۲۸/۶۵ متر و عرض ۱۵ متر و در چهار بخش (کوارتر) ۱۰ دقیقه‌ای برگزار می‌شود، البته ۱۰ دقیقه فعال (با بیرون رفتن توپ از زمین، زمان متوقف می‌شود). تعویض نفرات هیچ محدودیتی ندارد و شاید به نظر برسد که کار نسبت به سایر رشته‌های ورزشی آسان‌تر است، اما فراموش نکنید که تعداد نفرات هر تیم فقط ۵ نفر و بنابراین، محدودیت برای خطا در آن بیشتر از سایر رشته‌هاست، به طوری که داشتن ۵ خطا در هر بخش به معنی دادن پنالتی به حریف است و این کار را دشوار می‌سازد. محدودیت زمانی در حمل توپ

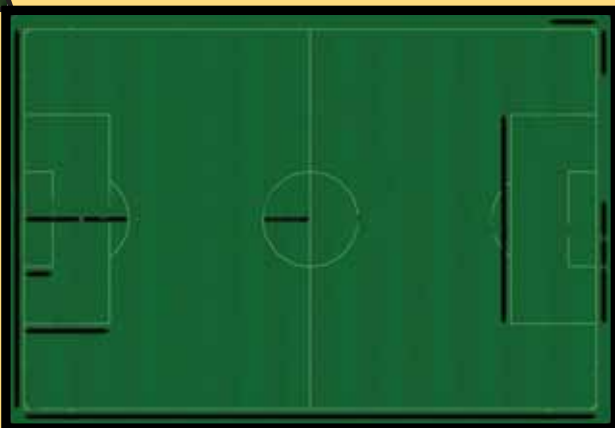
شما چه نوع مسابقه تیمی را ترجیح می‌دهید؟ مسابقه در زمینی بزرگ که نیاز به دویدن فراوان دارد؟ رقابت در زمینی کوچک که شما را وادار می‌کند، هر چند ثانیه یک بار، واکنش نشان دهید؟ یا رقابت با استفاده از تجهیزات؟
در این شماره مقایسه‌ای انجام داده‌ایم، بین رشته‌های گوناگون تیمی و زمین‌هایی که مسابقات در آن‌ها برگزار می‌شود.

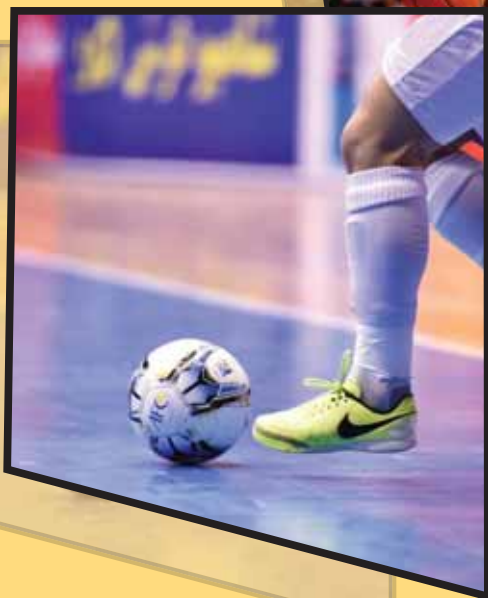
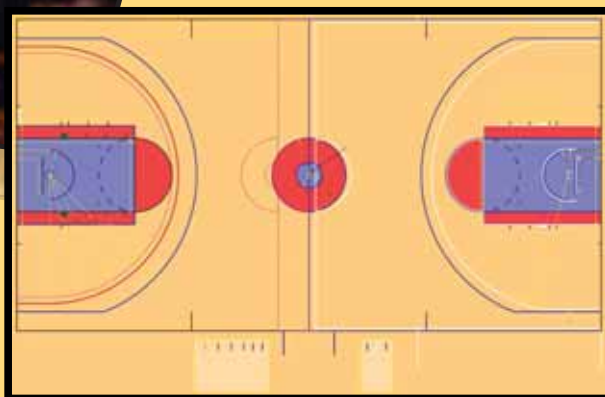
● فوتبال

زمین فوتبال در رقابت‌های بین‌المللی به طور معمول ۱۱۰ متر طول و ۵۰ متر عرض دارد، البته برای این زمین، حداکثر و حداقل‌هایی در نظر گرفته شده است. به همین دلیل طول زمین تا ۱۲۰ متر و عرض آن تا ۹۰ متر نیز می‌تواند افزایش یابد. اگر طول زمین تا ۹۰ متر و عرض آن تا ۴۵ متر نیز کاهش پیدا کند، باز هم زمین فوتبال برای برگزاری مسابقه قانونی است.

زمین‌های بزرگ مناسب تیم‌هایی هستند که بازیکنان تکنیکی دارند و به راحتی می‌توانند بازیکنان حریف را به تنهایی دریبل کرده و از پیش رو بردارند. اما در مقابل، در این زمین‌ها بازیکنان باید بیشتر بدوند و به طور طبیعی زودتر خسته می‌شوند.

با توجه به حضور ۱۱ بازیکن در زمین، اگر هر بازیکن بیشتر از ۱۲ کیلومتر در طول بازی بدود، آمار خوبی را از خود به جا گذاشته است. ضمن اینکه طبق قوانین جدید، هر تیم می‌تواند ۵ بازیکن خود را در طول مسابقه تعویض کند.





توسط یک بازیکن کار را سخت‌تر هم می‌کند. بازیکن یا باید توپ را به هم‌تیمی‌های خود بدهد یا اینکه به‌خاطر حمل توپ بیش از زمان استاندارد، توپ از او گرفته و به تیم مقابل داده می‌شود.

● هندبال

در هندبال بازیکنان در زمینی به طول ۴۰ متر و عرض ۲۰ متر رقابت می‌کنند. هر تیم ۷ بازیکن دارد و زمان هر نیمه مسابقه هم ۳۰ دقیقه است. در هندبال مثل دیگر رقابت‌هایی که با دست بازی می‌شود، محدودیت‌هایی در گام برداشتن بازیکنان وجود دارد. مثلاً بازیکنان، تنها اجازه دارند سه گام را بدون دریبل کردن بردارند و این گام برداشتن هم باید در زمانی حداکثر ۳ ثانیه‌ای انجام شود.

با اینکه تعویض در فوتسال هیچ محدودیتی ندارد، باز هم در طول یک مسابقه، بازیکنان از نفس می‌افتند.

● واترپلو

واترپلو، تنها ۴ بخش ۸ دقیقه‌ای دارد، اما بازیکنان در تمام مسابقه مشغول شنا کردن در استخری با ابعاد ۲۰×۳۰ متر هستند و در همان حال باید از دستان خود برای پاس دادن و پرتاب کردن هم استفاده کنند، آن هم فقط با یک دست، زیرا هیچ بازیکنی حق ندارد توپ را با دو دست تصاحب کند. هر تیم ۷ بازیکن دارد و تعویض هم در مسابقه بدون محدودیت است، اما در عوض تیم‌ها برای مالکیت توپ محدودیت دارند و نمی‌توانند بیشتر از ۳۰ ثانیه توپ را در اختیار خود نگه دارند.



● فوتسال

زمین فوتسال ۳۸ متر طول و ۱۸ متر عرض دارد. زمین فوتسال کوچک است و این مسئله باعث می‌شود، مثل تمام رشته‌هایی که در زمین‌های کوچک برگزار می‌شود، بازیکن بیشتر صاحب توپ شود و در نتیجه زمان کمتری برای استراحت در طول مسابقه پیدا کند. فراموش نکنید که با خروج توپ از زمین، زمان بازی متوقف و دو نیمه ۲۰ دقیقه‌ای این گونه سپری می‌شود. به همین دلیل در فوتسال هم خیلی زود بازیکنان خسته می‌شوند و این امر سبب می‌شود که در کنار ۵ بازیکن حاضر در زمین، ۹ بازیکن ذخیره وجود داشته باشند، حتی

روی خط پایداری



یونس باقری



شهید ابراهیم هادی

● مقدمه

در روزگاری که دنیا از نبود اسطوره‌های واقعی رنج می‌برد و به قهرمان‌های خیالی و پوشالی امریکایی مثل بتمن و اسپایدرمن و آکوامن دلش را خوش می‌کند، خداوند چشم ما را به جمال قهرمانانی واقعی روشن کرده است. رهبر معظم انقلاب درباره یکی از این شهدا می‌فرمایند: «شخصیتی که در این کتاب (سلام بر ابراهیم) از شهید ابراهیم هادی معرفی شده، بسیار جاذبه دارد. این شخصیت که آدم را مثل مغناطیس به خودش جذب می‌کند، آدم را میخکوب می‌کند، بگردید این شخصیت‌ها را پیدا کنید.

از این قبیل شخصیت‌های برجسته‌ای هستند که این‌ها سردار هم نیستند، حتی فرمانده گردان هم نیستند، اما حکایت‌ها دارند، ماجراها دارند...»*

به منظور آشنایی شما خوانندگان جوان با این قهرمانان و رویدادهایی که از سر گذرانده‌اند، ما در هر شماره از مجله به بررسی اتفاقات، پیش از شروع دفاع مقدس تا پایان آن پرداخته‌ایم.

در این شماره نوبت سال سوم دفاع مقدس یعنی از مهر ماه سال ۱۳۶۱ تا شهریور ماه سال ۱۳۶۲ است. در کنار بررسی وقایع این سال، خاطره‌ای شیرین از شهید ابراهیم هادی را روایت می‌کنیم که در عملیات والفجر در این سال شرکت داشته است. ایشان از شهدای جاویدالاثر است که کتاب خاطراتش از محبوب‌ترین کتاب‌های چند سال اخیر در میان جوان‌هاست و به چاپ صدم خودش نزدیک می‌شود.

● ۱۰ مهر:

● آغاز عملیات مسلم‌بن‌عقیل در منطقه سومار و فتح ارتفاعات مسلط بر این شهر

● ۲۴ آبان:

● عملیات ایران برای فتح شهر مندلی عراق ناکام ماند.

● آذر:

● امام خمینی (ره) در استفتائاتی که از ایشان پرسیده شد، فتوا دادند تا جایی که جبهه‌ها احتیاج دارد، حضور در جبهه‌ها واجب است.

● ۹ بهمن:

● چند تن از فرماندهان ارشد سپاه (سردار سرلشگر مجید بقایی، سردار حسن باقری (غلامحسین افشردی)، سردار توکل قلاوند، مجتبی مومنین و محمدتقی رضوانی) در منطقه عملیاتی شهید شدند.

● ۱۸ بهمن:

● آغاز عملیات والفجر مقدماتی که به اهداف مورد نظر نینجامید.

● ۲۹ بهمن:

● نیروی هوایی عراق، چاه‌های نفتی نوروژ ایران را بمباران کرد و نفت چاه‌ها به آب‌های خلیج فارس ریخت.



۱۷ فروردین:

- نشست آلودگی نفت چاه‌ها، کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس را دور هم جمع کرد تا برای آلودگی تصمیم بگیرند.

۲۱ فروردین:

- آغاز عملیات والفجر ۱

اواخر فروردین:

- ارتش بعث عراق بمباران شهرهای ایران را بیشتر کرد. مسئولان ایرانی هم از امام مجتهد بمباران شهرهای عراق را خواستند، اما امام اجازه ندادند و گفتند مردم عراق با ما هستند.

۲۹ تیر:

- آغاز عملیات والفجر ۲ در جبهه شمال غرب
- رزمندگان اسلام همزمان با شورشیان ضدانقلاب در مناطق کردنشین هم جنگیدند.

۷ مرداد:

- همزمان با ادامه عملیات والفجر ۲، والفجر ۳ هم در ارتفاعات شمال و جنوب شهر مهران آغاز شد.

۱۶ مرداد:

- نیروهای بعث عراقی به شهر مهران نفوذ کردند ولی آریبی‌زن‌های ما، تانک‌های عراقی را به عقب راندند.

مرداد:

- عملیات‌های والفجر ۲ و والفجر ۳ با موفقیت به پایان رسید.

● خاطره

ابراهیم ابهت خاصی داشت. راه رفتنش، بدن تنومند ورزشکاری‌اش، زور زیادش و حتی محبت کردنش همه را جذب خود می‌کرد. طوری که حتی خواهرها و برادرهای بزرگتر نیز از او حساب می‌بردند. زهره خواهر ابراهیم می‌گوید: «من خیلی از ابراهیم حساب می‌بردم. حتی بزرگ‌ترها هم حساب خاصی از او می‌بردند. شاید به خاطر ورزشکار بودنش بود. چون آن زمان کشتی‌گیر بودن خیلی اهمیت داشت.

ابراهیم کشتی‌گیر قدری بود که همه حریفانش را ضربه می‌کرد. اما وقتی کار به جای حساس می‌رسید، عمداً کشتی را شل می‌گرفت و صدای همه را درمی‌آورد. اما همه می‌دانستند که او آن قدر قوی است که به این راحتی‌ها کشتی را نمی‌بازد، پس چرا ابراهیم کشتی را باخته است؟»

برادرش رضا می‌گوید: «ابراهیم خیلی قوی بود. یک بار در مسابقه حریفش می‌گوید ابراهیم من پول جایزه را لازم دارم و ابراهیم کشتی را شل می‌گیرد و با امتیاز می‌بازد تا جایزه به حریفش برسد. یک بار هم یک نفر دیگر به ابراهیم چنین حرفی می‌زند و می‌گوید هواپیم را داشته باش. اما طرف می‌خواست ابراهیم را ضربه فنی کند که ابراهیم نمی‌گذارد. از آن به بعد ابراهیم طرف را هر جا می‌بیند کشتی می‌گیرد و ضربه می‌کند تا فکر نکند خبری هست.»**

منبع

*<http://farsi.khamenei.ir>

** قسمتی از گفت‌وگو با خانواده شهید ابراهیم هادی به مناسبت سالگرد شهادت این شهید بزرگوار در خبرگزاری مهر.

بیماران شهر دزفول
توسط رژیم بعثی عراق



شهید ابراهیم هادی



از دارالفنون تا امیرکبیر

- کسب رتبه ممتاز در جشنواره خوارزمی و دریافت بیش از ۲۰ جایزه
- کسب رتبه اول تحقیقات در میان دانشگاه‌های فنی مهندسی کشور در چندین دوره ارزشیابی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری
- کسب رتبه اول ارتباط صنعت با دانشگاه
- کسب عنوان برتر المپیاد دانشجویی در سال‌های متفاوت
- امضای تفاهم‌نامه با دانشگاه‌های معتبر جهان
- کسب عنوان‌های ارزنده توسط دانشجویان نخبه و خلاق، از رقابت‌های علمی - دانشجویی در سطح جهان، از جمله کمیکار و رباتیک
- برگزاری کنفرانس‌ها، سمینارها و همایش‌های گوناگون علمی در سطوح ملی و بین‌المللی
- پیشرو در پژوهش هسته‌ای و نقش‌آفرینی استادان و دانشجویان در موفقیت کشور برای دستیابی به چرخه سوخت هسته‌ای
- افتخار بهره‌مندی از «چهره‌های ماندگار»، استادان و دانشجویان نمونه کشور

امکانات دانشگاه:

- مرکز مشاوره دانشجویی
- خوابگاه‌های مجزا، بهداشتی و با کیفیت
- مرکز بهداشت و درمان
- واحدهای خدماتی (آرایشگاه، خشک‌شویی، ساعت‌سازی، خیاطی، کفاشی، بوفه و فروشگاه‌های دانشجویی)
- کانون‌های فرهنگی و هنری
- استخر، زمین چمن، سالن چندمنظوره و مجتمع ورزشی که شامل سالن کاراته، سالن تنیس روی میز دختران، سالن بدن‌سازی دختران، سالن بدن‌سازی پسران، سالن شمشیربازی و سالن تنیس روی میز پسران

«دانشگاه پلی‌تکنیک تهران» نخستین دانشگاه صنعتی ایران و یکی از باسابقه‌ترین مؤسسه‌های آموزش عالی ایران در زمینه فنی و مهندسی است. این دانشگاه در آبان ۱۳۳۵ تأسیس شد. در آن زمان هسته اولیه دانشگاه، به عنوان «پلی‌تکنیک تهران»، به منظور توسعه فعالیت‌های دو مؤسسه فنی وقت، «انستیتو مهندسی راه و ساختمان» و «هنرسرای عالی» شکل گرفت. در سال ۱۳۳۶ اولین دوره دانشجویان از طریق آزمون داخلی پذیرفته شدند و از سال ۱۳۳۷ فعالیت آموزشی پلی‌تکنیک تهران به طور رسمی با پنج رشته مهندسی «برق و الکترونیک»، «مکانیک»، «نساجی»، «شیمی» و «راه و ساختمان» آغاز شد.

پلی‌تکنیک تهران در جریان انقلاب اسلامی یکی از پایگاه‌های فعال دانشگاهی بود و در به ثمر رساندن انقلاب اسلامی نقش فعالی بر عهده داشت. پس از پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی، پلی‌تکنیک تهران در سال ۱۳۵۸ به دانشگاه تبدیل شد و به افتخار رادمرد تاریخ معاصر ایران، امیرکبیر، و برای تداوم مسیر «دارالفنون» که به گسترش و توسعه پایه‌های علم نوین و صنعت در کشور اهتمام داشت، به نام «دانشگاه صنعتی امیرکبیر» نام‌گذاری شد. این دانشگاه به منظور توسعه و گسترش در زمینه‌های فنی و مهندسی و هم‌سویی با هدف‌های علمی و فرهنگی انقلاب اسلامی تجدید سازمان یافت و در این راستا تحولات چشمگیری در آن صورت گرفت.

دانشگاه صنعتی امیرکبیر که به تعبیر مقام معظم رهبری، مادر دانشگاه‌های صنعتی کشور محسوب می‌شود، با گسترش فعالیت‌های آموزشی، پژوهشی و دانشجویی خود توانست جایگاهی برتر را در میان مراکز علمی - تحقیقاتی به خود اختصاص دهد. از جمله افتخارات این دانشگاه می‌توان این موارد را نام برد:

- کسب عنوان قطب علمی در رشته‌های مهندسی مکانیک، مهندسی برق، مهندسی شیمی، مهندسی نساجی، مهندسی پزشکی و کاندیدای قطب علمی رشته مهندسی رایانه و فناوری اطلاعات

پژوهشکده‌های دانشگاه صنعتی امیرکبیر:

- مرکز تحقیقات گداحت
- مرکز تحقیقات فتونیک
- مرکز تحقیقات انرژی‌های تجدیدپذیر
- گروه پژوهشی تحقیقات دارویی
- گروه پژوهشی بهینه‌سازی، شبکه و شهر هوشمند
- گروه پژوهشی الگوریتم و هندسه محاسباتی
- گروه پژوهشی سیستم‌ها و محاسبات توزیع‌شده
- گروه پژوهشی زیست‌شناسی محاسباتی
- مرکز تحقیقات بهره‌برداری ایمن شبکه
- مرکز تحقیقات فناوری مخابرات و الکترومغناطیس کاربردی
- مرکز تحقیقات فناوری اطلاعات و ارتباطات
- مرکز تحقیقات آ‌پا
- مرکز پردازش‌های فوق سریع
- مرکز تحقیقات تکنولوژی و دوام بتن
- مرکز تحقیقات سازه و زلزله
- مرکز تحقیقات مهندسی مواد و متالورژی
- پژوهشکده نفت، گاز و پتروشیمی
- گروه پژوهشی رباتیک و اتوماسیون صنعتی
- مرکز تحقیقات ماهواره و سامانه‌های فضایی
- مرکز تحقیقات فناوری‌های مهندسی پزشکی
- مرکز مطالعات و توسعه فناوری آب
- مرکز تحقیقات بیورزونانس

● تعداد بسیاری انجمن‌های علمی، شوراهای صنفی، و نشریات و تشکل‌های دانشجویی

● برج علم و فناوری دانشگاه صنعتی امیرکبیر (ساختمان ابوعلی سینا)

● کتابخانه مرکزی دانشگاه که در آن سرویس‌دهی به اعضا به صورت کاملاً مکانیزه صورت می‌گیرد

● آزمایشگاه مرکزی دانشگاه صنعتی امیرکبیر که خدمات آزمایشگاهی مدرن، با کیفیت و اقتصادی مورد نیاز پژوهشگران را منطبق بر به‌روزترین استانداردهای ملی و بین‌المللی ارائه می‌کند

دانشکده‌های دانشگاه امیرکبیر:

دانشگاه مادر دانشگاه امیرکبیر تهران دارای ۱۸ دانشکده در رشته‌های گوناگون است. همچنین دانشگاه صنعتی امیرکبیر در سه شهر بندرعباس، بندر ماهشهر و گرمسار دارای ۳ واحد آموزشی مستقل است و در این سه واحد نیز دانشجو می‌پذیرد. همچنین در پردیس بین‌الملل کیش نیز فعالیت می‌کند. دانشکده‌های دانشگاه امیرکبیر به این قرارند:

- دانشکده ریاضی و علوم کامپیوتر
- دانشکده مدیریت و علم و فناوری
- دانشکده مهندسی برق
- دانشکده مهندسی نساجی
- دانشکده مهندسی پزشکی
- دانشکده مهندسی پلیمر و رنگ
- دانشکده مهندسی صنایع و سیستم‌های مدیریت
- دانشکده مهندسی عمران و محیط‌زیست
- دانشکده مهندسی کامپیوتر
- دانشکده مهندسی مکانیک
- دانشکده فیزیک و مهندسی انرژی
- دانشکده مهندسی شیمی
- دانشکده شیمی
- دانشکده مهندسی معدن
- دانشکده مهندسی نفت
- دانشکده مهندسی مواد و متالورژی
- دانشکده مهندسی هوافضا
- دانشکده مهندسی دریا

امتیازات ویژه دانشجویان ممتاز:

به‌منظور جذب بهتر نخبگان و دانشجویان برتر دبیرستانی امتیازاتی برای رتبه‌های زیر ۳۰۰ که این دانشگاه را به‌عنوان انتخاب اول خود برگزینند، در نظر گرفته شده است:

- امکان تحصیل هم‌زمان در دو رشته
- پرداخت کمک‌هزینه تحصیلی
- اعطای رایانه به رتبه‌های زیر ۱۰۰
- شرکت در کلاس‌های فوق‌برنامه زبان، رایانه و...
- استفاده از خوابگاه‌های با جمعیت کمتر



آشنایی با مدرسه دارالفنون



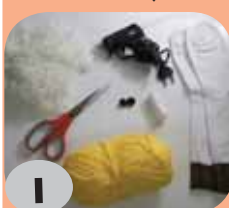
از زمان‌های خیلی دور تا همین امروز، عروسک‌ها مهم‌ترین ابزار سرگرمی کودکان و حتی نوجوانان و جوانان بوده‌اند. شخصیت‌هایی که به شکل انسان، حیوان یا هر موجود دیگری ساخته می‌شوند و قوه تخیل انسان را به کار می‌اندازند.

جالب‌ترین بخش ماجرا اینجاست که کودکان و نوجوانان به سادگی و با تکان دادن سر یا دیگر اجزای بدن عروسک‌ها و صحبت کردن به جایشان، به آن‌ها حرکت می‌بخشند که همین موضوع زمینه برقراری ارتباطی مؤثر را ایجاد می‌کند.

از همان زمان‌های دور مادرها و مادربزرگ‌ها و گاهی حتی پدرها و پدربزرگ‌ها، با پیش‌پاافتاده‌ترین ابزار در دسترس، عروسک‌هایی برای کودکان می‌ساختند که بعدها صدها خاطره دور و نزدیک را در ذهن آن‌ها حک می‌کرد.

هنوز هم مثل گذشته‌ها می‌شود با استفاده از ساده‌ترین و در دسترس‌ترین ابزار، عروسک‌هایی ساخت تا برای ما خاطره‌ساز شوند. به همین دلیل در ادامه تصمیم داریم به کمک ساده‌ترین ابزار یک اسب زیبا بسازیم.

ابزار مورد نیاز برای ساخت عروسک اسب:



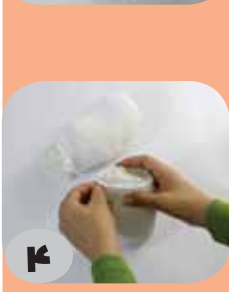
۱. یک جفت جوراب ساق بلند، کاموا، دکمه یا چشم عروسکی، پشم شیشه، چسب حرارتی، نخ و سوزن، قیچی و مقوا.



۲. برای شروع کار در مرحله اول، هر لنگه جوراب را مطابق شکل به سه قسمت تقسیم می‌کنیم.

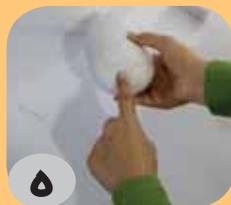


۳. قسمت‌های بالایی جوراب‌ها را برای دست‌ها و پاها، قسمت‌های میانی را برای گوش‌ها و قسمت‌های پایینی را برای سر و تن در نظر می‌گیریم.



۴. مطابق شکل، قسمت‌های پایینی جوراب را با پشم شیشه کاملاً پر می‌کنیم و به کمک نخ و سوزن لبه‌ها را به هم می‌دوزیم تا دو بیضی توپر داشته باشیم.

۵. یکی از بیضی‌ها را برای سر انتخاب و جای بینی اسب را مشخص می‌کنیم. برای این کار دو خط کوچک در قسمت پایین بیضی به صورت قرینه می‌کشیم تا محدوده بینی را مشخص کرده باشیم.



۶. برای مشخص کردن بینی باید از نخ و سوزن استفاده کنیم. قسمت‌هایی را که با خودکار علامت‌گذاری کرده‌ایم، به اصطلاح نیشگون می‌گیریم و آن قدر دوخت می‌زنیم تا کمی از سطح جوراب بالاتر بیایند.



۷. همان‌طور که در تصویر مشاهده می‌کنید، هر دو قسمت بینی کامل شده‌اند.



در این مرحله باید پوزه اسب را به کمک یک تکه نخ باریک از سر جدا کنیم. برای این کار تکه‌ای نخ برمی‌داریم و دور قسمتی که برای پوزه در نظر گرفته‌ایم می‌پیچانیم و از پشت گره می‌زنیم تا نخ باز نشود. به این ترتیب محدوده پوزه مشخص می‌شود.



۸. برای چسباندن چشم‌ها دقیقاً مثل مرحله‌ای که جای بینی را مشخص کردیم، برای آنکه قرینگی چشم‌ها حفظ شود، اول محدوده هر دو چشم را مشخص می‌کنیم و بعد چشم‌ها را که می‌توانند دکمه، مهره و یا چشم عروسکی باشند، روی کار با کمک چسب حرارتی می‌چسبانیم.



۹. در نهایت صورت اسب ما به این شکل می‌شود.



۱۰. حالا برای اینکه به زیبایی کار اضافه کنیم، باید موهای عروسکمان را آماده کنیم. برای این کار از کاموا استفاده می‌کنیم. به این صورت که یک تکه مقوای ۱۰ در ۱۰ سانتی‌متر برمی‌داریم و مطابق شکل کاموا را تا اندازه مورد نظر دور آن می‌پیچانیم.



۱۱. بعد مطابق شکل به آرامی کاموا را از مقوا جدا می‌کنیم و از وسط با یک تکه کاموا به شکل پاپیون محکم گره می‌زنیم.



۲۰. پاها را هم با حفظ قرینگی از پشت به تن عروسکمان می‌دوزیم.



۲۱. بعد از آنکه دست و پاها را به تن دوختیم، نوبت به دوختن سر به تن می‌رسد. برای این کار باید با حفظ تناسب سر و تن، سر را با دقت مطابق شکل روی تن بدوزیم.



۲۲. اسب ما برای زیباتر شدن به یال نیاز دارد. دقیقاً همان مراحل را که برای ساخت موی عروسکمان طی کردیم، این بار برای یال‌ها طی می‌کنیم. تقریباً پنج تکه یال می‌سازیم تا گردن عروسکمان از پشت پر شود.



۲۳. مرحله آخر کار ما ساخت دم است که دقیقاً مشابه یال‌ها ساخته می‌شود؛ با این تفاوت که در این مرحله طول مقوا را بلندتر می‌گیریم و به جای اینکه کاموا را شبیه به پاپیون از وسط محکم کنیم، از قسمت بالا این کار را انجام می‌دهیم تا دم اسب ما شکل آویزان پیدا کند.



۲۴. حالا مطابق شکل دم را برش می‌زنیم.



۲۵. و به این صورت پایین کمر عروسکمان می‌چسبانیم.



۱۲. در این مرحله همان‌طور که در تصویر مشاهده می‌کنید، هر دو طرف پاپیون را برش می‌زنیم تا موها شکل زیباییتری به خود بگیرند.



۱۳. بعد از آماده‌شدن مو آن را بالای چشم‌ها می‌چسبانیم تا سر عروسک ما به این شکل کامل شود.



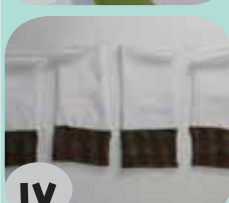
۱۴. در مرحله بعد نوبت به ساخت گوش‌های عروسکمان می‌رسد. برای ساخت گوش‌ها از قسمت‌های میانی جوراب‌ها استفاده می‌کنیم.



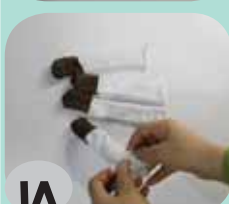
مطابق تصویر، یک قسمت مثلثی شکل از تکه جوراب‌مان را برش می‌زنیم و اطراف آن را می‌دوزیم. به همین ترتیب گوش دوم را هم می‌سازیم.



۱۵. نکته قابل توجه در دوخت گوش‌ها این است که ابتدا مثلث‌ها را روی چپ برمی‌گردانیم، دو ضلع را می‌دوزیم و یک ضلع را بدون دوخت می‌گذاریم. بعد مثلث را به روی راست برمی‌گردانیم و مطابق با تصویر بعد روی سر می‌دوزیم.



۱۶. با حفظ قرینگی گوش‌ها، جای آن‌ها را روی سر مشخص می‌کنیم و می‌دوزیم.



۱۷. حالا باید به سراغ پاها و دست‌ها برویم. هرکدام از قسمت‌های بالایی جوراب‌ها را به دو قسمت تقسیم می‌کنیم و ...



۱۸. مطابق شکل تا می‌زنیم و قسمت‌های کناری و پایینی را می‌دوزیم (به همان شیوه دوخت گوش‌ها) و فقط قسمت بالا را باز نگه می‌داریم.

۱۹. همان‌طور که در شکل مشاهده می‌کنید، دست‌ها را بالای بدن قرار می‌دهیم و دوخت می‌زنیم.

اندیشه‌ورزان بزرگ اِسلامی-ایرانی

محمد بهمن بیگی (۱۳۸۹ - ۱۲۹۹)

بنیان‌گذار آموزش عشایر ایران

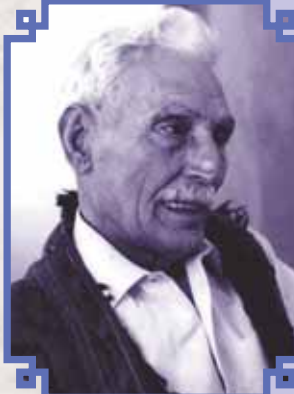


نسرین بیژنی

بهمن بیگی از ایل قشقایی بود و در فارس به دنیا آمد. کودکی او با مقاومت ایل قشقایی در مقابل پهلوی که می‌کوشید عشایر ایران را خلع سلاح و سرکوب کند، هم‌زمان بود. از این‌رو، پدرش که در این مبارزات شرکت داشت، دستگیر و از فارس به تهران تبعید شد. محمد همراه پدر به تهران آمد و در پایتخت به مدرسه رفت. پدرش چند سال بعد آزاد شد و به فارس برگشت. بهمن بیگی در زمینه تحصیل موفق بود و توانست در رشته حقوق قضایی از دانشگاه تهران مدرک بگیرد.

در تهران مدتی به استخدام بانک درآمد، اما در مرکز نماند و به فارس بازگشت و کار خود را با معلمی در ایل قشقایی شروع کرد. او تشخیص داده بود که بی‌سوادی بزرگ‌ترین بلا و عامل عقب‌ماندگی و بیچارگی عشایر است. او ۲۶ سال از عمر خود را بی‌وقفه و با جدیت صرف تربیت معلم و آموزش کودکان عشایر در بسیاری از مناطق ایران کرد و در این راه موفقیت‌های بسیاری به دست آورد. به طوری که در سال ۱۳۵۲ جایزه بین‌المللی «یونسکو» را دریافت کرد.

بهمن بیگی از نویسندگان زبردست ایران نیز به شمار می‌رود. مقدمه کتاب «دریای گوهر» دکتر مهدی حمیدی به قلم اوست و خود نیز کتاب‌های «بخارای من ایل من»، «اگر قره‌قاج نبود»، «به اجاق قسم» و «عرف و عادت در عشایر فارس» را نوشته و منتشر کرده است.



جبار باغچه‌بان (۱۳۴۵ - ۱۲۶۲)

بنیان‌گذار آموزش کروال‌ها در ایران

جبار عسکرزاده، معروف به «باغچه‌بان»، در ایروان به دنیا آمد. پدرش اهل تبریز و معمار و مجسمه‌ساز بود و در نقل داستان‌های شاهنامه نیز مهارت داشت. باغچه‌بان تحصیلات ابتدایی را در ایروان گذراند. مدتی به کار بنایی پرداخت، ولی در پی شروع

جنگ اول جهانی به ایران آمد و در «مرند» آذربایجان معلم شد. پس از مدتی به تبریز رفت و در آن شهر کودکانی برای آموزش کودکان کروال تأسیس کرد و نام آن را «باغچه اطفال» گذاشت. در سال ۱۳۰۶، به دعوت مدیر آموزش و پرورش فارس، به شیراز رفت و در آن شهر کودکانی تأسیس کرد. شش سال بعد به تهران منتقل شد و در تهران نخستین دبستان کروال‌ها را با امکانات و تجهیزات بهتری تأسیس کرد و تا پایان عمر به این کار مشغول بود.

باغچه‌بان با همکاری و حمایت استادانی چون دکتر رضازاده شفق، دکتر ذبیح‌الله صفا، دکتر عبدالله شیبانی و دکتر محمدحسن گنجی، «کانون کروال‌های ایران» را بنا نهاد. او از چهره‌های خدمتگزار و ماندگار آموزش و پرورش ایران است. باغچه‌بان علاوه بر تأسیس مدرسه، به ابتکارات و اقدامات دیگری نیز مانند ابداع روش جدید تعلیم الفبای فارسی، ساختن سرودهایی برای کودکان، چاپ نزدیک به ۵۰ کتاب و مقاله، انتشار مجله فکاهی «لک‌لک» و مجله هفتگی «زبان» دست زد. او شرح زندگی و نیز کوشش‌ها و تلاش‌هایش را در راه آموزش و پرورش، در کتابی منتشر کرده است. مزار باغچه‌بان در خیابان سیدجمال‌الدین اسدآبادی تهران، در همان مدرسه‌ای است که خودش تأسیس کرده بود.



جبار باغچه‌بان

محمدعلی حفیظی (۱۳۷۱ - ۱۲۹۴)

بنیان‌گذار سازمان نظام پزشکی

در یزد زاده شد و در همان‌جا از دبیرستان «ایران‌شهر» دیپلم گرفت. پس از دیپلم، دو سال حقوق خواند، ولی بعد به رشته پزشکی رفت و مدرک خود را از دانشگاه تهران دریافت کرد. پس از گذراندن سربازی در خاش و زابل، به تهران بازگشت و در رشته بیماری‌های کودکان تخصص گرفت. حفیظی از جمله پزشکان نوع‌دوست و خدمتگزار دهه‌های اخیر ایران بود و در زمینه‌های گوناگون، خدمات بزرگی انجام داد. ۱۵ سال رئیس دانشکده پزشکی دانشگاه پزشکی تهران بود. سازمان نظام پزشکی را تأسیس کرد و به انتخاب پزشکان، ۱۷ سال پیایی به ریاست آن برگزیده شد. مطب کوچکی در خیابان وحدت اسلامی داشت که بعد از ظهرها تا شب در آن به مداوای بیماران می‌پرداخت و با اینکه متخصص بود، همان ویزیت پزشکان عمومی را دریافت می‌کرد و گاهی همین مبلغ را نیز از مستمندان نمی‌گرفت. او حامی دانشجویان مبارز در برابر رژیم پهلوی بود.

دکتر حفیظی فرزند جوانی به نام حسین داشت که در دفاع مقدس، هنگامی که ناوچه پیکان در خلیج فارس غرق شد و به قعر آب‌ها رفت، شهید شد. او اهل تحقیق و تألیف نیز بود و علاوه بر سردبیری مجله علمی نظام پزشکی، کتاب‌های راهنمای دانشکده پزشکی و تاریخ طب در ایران را نیز تألیف کرد. دکتر حفیظی در ۷۷ سالگی در تهران درگذشت.



سعید کاظمی آشتیانی (۱۳۸۲ - ۱۳۴۰)

بنیان‌گذار پژوهشکده رویان

در تهران چشم به جهان گشود. تحصیلات عمومی خود را در همین شهر گذراند و در سال ۱۳۵۹ با ورود به دانشگاه علوم پزشکی ایران، در رشته فیزیوتراپی مدرک کارشناسی ارشد گرفت. پس از آن به «دانشگاه تربیت مدرس» رفت و مدرک دکترای خود را در رشته «جنین‌شناسی» با درجه ممتاز دریافت کرد (۱۳۷۶).

دکتر آشتیانی از آغاز ورود به دانشگاه، چه در زمینه علمی و چه در زمینه فعالیت‌های اسلامی و انقلابی و شرکت در دفاع مقدس، بسیار پرتلاش بود. در زمینه علمی، فعالیت‌های خود را در «جهاد دانشگاهی» متمرکز کرد و با توجه به تخصص و دانش زیادی که در سال‌های تحصیل کسب کرده بود، در سال ۱۳۶۹ پژوهشکده رویان را در جهاد دانشگاهی بنیان گذاشت. پژوهشکده رویان خیلی زود به مرکز علمی، پژوهشی و درمانی مهمی در سطح کشور تبدیل شد و توانست در زمینه تولید سلول‌های بنیادی، شبیه‌سازی، طب تولید مثل و علوم زیستی، گام‌های مهمی بردارد و به اعتبار بین‌المللی دست یابد.

کاظمی آشتیانی به جذب و تربیت جوانان نخبه نیز علاقه‌مند بود و در سال‌های خدمت خود نیروهای توانایی را در این حوزه علمی تربیت کرد. او به پاس خدمات خود، در چهارمین دوره جشنواره چهره‌های ماندگار مورد تقدیر قرار گرفت. بخشی از مهم‌ترین مسئولیت‌ها و خدمات دکتر آشتیانی به این شرح‌اند: رئیس جهاد دانشگاهی واحد علوم پزشکی ایران و پژوهشکده رویان، مبتکر طرح تولید، تکثیر و انجماد سلول‌های بنیادی جنینی انسانی و حیوانی، مبتکر و مسئول پروژه تحقیقاتی شبیه‌سازی در حیوانات اهلی، مسئول تدوین و طراحی ۱۰ موزه و خانه علوم، عضو هیئت مؤسس شبکه سلول‌های بنیادی کشور، طراحی و اجرای طرح بیماریابی دانش‌آموزان دبستانی و راهنمایی مناطق محروم کشور. این پژوهشگر خدمتگزار در سن ۴۲ سالگی به مقام شهادت نائل گردید.

● رهبر فرزانه انقلاب اسلامی حضرت آیت الله العظمی خامنه‌ای در قسمتی از فرمایشات خود در اجتماع پرشور زائران و مجاوران در حرم حضرت ثامن‌الحجج (ع) در اولین روز فروردین سال ۱۳۹۵ با تأکید بر ضرورت حمایت از جریان انقلابی فرموده‌اند: «کاری که شهدای هسته‌ای پیش‌آهنگ آن بودند در زمینه‌های هسته‌ای. کاری که شهید تهرانی‌مقدم پیش‌آهنگ آن بود. کاری که شهید کاظمی در زمینه سلول‌های بنیادی پیش‌آهنگ آن بود؛ این‌ها کارهای بسیار بزرگی است. کاری که شهید آوینی و مرحوم سلحشور در زمینه فرهنگی پیش‌آهنگ آن بودند؛ این‌ها پیشروان کارهای انقلابی در کشور هستند. اینکه من بارها تکرار کردم نیروهای انقلابی و حزب‌اللهی را گرامی بدارید، به این خاطر است که هر جا کار انقلابی انجام شد، اثرش را دیدیم.»

برای آشنایی بیشتر با دکتر سعید کاظمی آشتیانی اسکن کنید.



منبع: کتاب فرهنگ‌نامه نام‌آوران، اثر جمعی از نویسندگان، نشر طلایی، سال نشر ۱۳۹۶.

معرفی رشته زبان و ادبیات فارسی



رزاقاسمی

می‌شود. خوب است در دبیرستان آن را با دقت یاد بگیرید که در دانشگاه راحت باشید. چون واحدهایی به نام عروض و قافیه خواهید گذراند. مطالعه آزاد داشته باشید. سعی کنید بعد از خواندن هر کتاب یادداشتی بنویسید و نقد ادبی هم بخوانید. از معلم ادبیات و مشاور مدرسه بخواهید کمک‌تان کنند، اما علاقه شما مهم‌تر از همه چیز است. آن را بسیار بزرگ و مهم بدانید.

از همان ابتدا با استادها رابطه خوبی برقرار کنید و از آنها کمک بگیرید.

شرح سوابق خود را قوی کنید و اگر دستی به قلم دارید، با نشریات در ارتباط باشید و در کلاس‌های نویسندگی و نشست‌های ادبی شرکت کنید.

در نیم‌سال‌های کارشناسی، «متون کهن ادبی» (کلیله و دمنه، عروض و قافیه، گلستان سعدی، شاعران سال‌های متفاوت، دستور زبان فارسی و عربی تخصصی) و «تاریخ ادبیات» را خواهید گذراند.

اکثر دانشجویان حین دوره کارشناسی حوزه تخصصی مورد علاقه خود را پیدا می‌کنند و در دوره کارشناسی ارشد آن را ادامه می‌دهند.

گرایش‌های دوره کارشناسی ارشد شامل این رشته‌هاست:

- ادبیات تطبیقی
- ادبیات کودک و نوجوان
- ویرایش و نگارش
- نظریه و نقد ادبی
- ادبیات معاصر
- و ...

صحبت‌های خودمانی

حالا که با رشته من آشنا شدید، نشستی را هم با هم مرشته‌ای‌هایم از شهرهای مختلف کشور ترتیب داده‌ام تا نظرات آن‌ها را نیز جویا شوم.

زهرارفعی، ۱۹ ساله از رشت

از کودکی کتاب خواندن را دوست داشتم. وقتی اول

رشته‌ام زبان و ادبیات فارسی است.

• آهان! پس همش شعر و قصه می‌خوانی!

• یک شعر از حفظ برایمان بخوان.

• فقط می‌شود دبیر ادبیات شد، مگر نه؟

• آینده ندارد! برگرد و دبیری بخوان!

من رُزا هستم؛ دانشجوی رشته زبان و ادبیات فارسی دانشگاه خوارزمی».

از این نظرات زیاد شنیده‌ام! چه در زمان کنکور، چه در زمان انتخاب رشته، و چه همین الان که به‌طور تخصصی در این حوزه تحصیل می‌کنم. هنوز هم آشنایان و اقوام گرمی می‌خواهند مرا از رشته‌ام منصرف کنند! اما من و دوستانم، هرگز از انتخاب این رشته پشیمان نیستیم.

تصور اکثریت در مورد این رشته تصویر دانشجویی است که با «گلستان» سعدی حجیم زیر بغل پای کلاس استاد شفيعی کدکني نشست است که حقا تصویر زیبایی است.

اما بیايد از این رشته بیشتر بدانیم:

اگر به درس فارسی مدرسه عشق می‌ورزید (بیشتر از بقیه البته! چون همه شعر و داستان را تا حدی دوست دارند)، اگر قلم خوبی دارید و حتی اگر صرفا کنجکاو هستید، از این متن سرسری نگذريد و آن را بخوانید. شاید هنگام انتخاب رشته به دردتان خورد و وقتی نویسنده، دبیر ادبیات، منتقد ادبی و ... شدید، گاهی یاد ما هم بیفتید!

• چطور وارد این رشته شویم؟

• چه چیزهایی یاد می‌گیریم؟

• آینده شغلی ما چگونه خواهد بود؟

زبان و ادبیات فارسی محض

در دبیرستان باید رشته علوم انسانی را بخوانید، و یا اگر در رشته دیگری تحصیل می‌کنید، کنکور علوم انسانی بدهید.

درس‌های فارسی و عربی ضریب بالایی دارند و سعی کنید در عربی مهارت داشته باشید. از پایه آن را جدی بگیرید، چون سروکار زیادی با آن خواهید داشت.

درسی هم در دبیرستان هست به نام «علوم و فنون ادبی» که در آن آرایه‌های ادبی و عروض و قافیه آموزش داده

و دوم ابتدایی بودم و به تازگی خواندن و نوشتن را یاد گرفته بودم، همیشه در کنار تخته کتاب‌های داستان کوچکی داشتم و قبل از خواب آن‌ها را می‌خواندم. همیشه درس مورد علاقه‌ام در مدرسه ادبیات بود. به خاطر همین علاقه خاص سال دوازدهم رشته‌ام را عوض کردم و انسانی خواندم. وقتی نتایج مرحله اولیۀ کنکور آمد، چهار رشته را انتخاب کردم. وقتی منتظر نتایج مرحله دوم بودم، خدا خدا می‌کردم ادبیات قبول شوم و شدم!

از بین درس‌هایی که تا الان گذرانده‌ام، کارگاه ویراستاری را از همه بیشتر دوست داشتم و احتمال زیادی می‌دهم که در گرایش ارشد به سراغ ویراستاری بروم و به صورت تخصصی در آن رشته تحصیل کنم.

و اما در مورد بازار کار باید بگویم، براساس اطلاعات خودم می‌دانم که می‌توانیم به درجۀ دبیری و یا استادی برسیم یا در حوزه‌ای تخصصی ادامه بدهیم. در کل از انتخابم راضی هستم و پشیمان نیستم.

پگاه افشاری، ۲۰ ساله از تهران

سال ۱۳۹۸ کنکور انسانی دادم و ادبیات اولویت چهارم من بود. این رشته را معلم ادبیاتم به من معرفی کرد. من در مدرسه نمونه دولتی تحصیل می‌کردم. ساعات زیادی را در مدرسه می‌گذراندم و بیشترین تستی که زدم تست‌های ادبیات بود. اوایل که تحصیلم در دانشگاه را شروع کردم، به چیزی غیر از دبیر ادبیات شدن فکر نمی‌کردم. اما بعداً متوجه شدم که به ویراستاری هم علاقه دارم و تصمیم گرفتم در کنار دبیری ادبیات در آینده، ویراستاری را هم ادامه بدهم.

ادبیات رشته‌ای است که بدون علاقه واقعی هرگز در آن موفق نخواهید شد.

من تا قبل از دانشگاه مطالعه آزاد زیادی نداشتم، اما از زمان تحصیل در دانشگاه کتاب‌های زیادی می‌خوانم تا اطلاعات خودم را بالا ببرم.

آیلار ایرانی، ۲۱ ساله از کرج

علاقه من به ادبیات به زمان کودکی برمی‌گردد. پدرم دبیر ادبیات است و از کودکی فرهنگ کتاب‌خوانی در خانه ما وجود داشت. پدرم همیشه به ما کتاب هدیه می‌داد و ما را به کتاب خواندن تشویق می‌کرد.

سال اول که کنکور دادم، دبیری ادبیات هدفم بود، اما معلمی ابتدایی قبول شدم و نرفتم. بعد از یک سال محروم شدن، دوباره کنکور دادم و اولویت اولم دبیری ادبیات و اولویت دومم ادبیات محض بود. از انتخابم راضی هستم و پدرم همیشه مشوق من بوده و هست.

معرفی رشته ادبیات نمایشی

رشته ادبیات نمایشی مربوط به کنکور هنر است و از طریق شرکت در آن می‌توان در این رشته تحصیل کرد. این رشته برای علاقه‌مندان به فیلم‌نامه‌نویسی، نمایشنامه‌نویسی و در کل تئاتر و سینما مناسب است.

وقتی که دوره کارشناسی خود را تمام کردید، می‌توانید در آزمون ورودی رشته‌های کارشناسی ارشد هنرهای نمایشی و سینما شرکت کنید و اطلاعات خود را بالاتر ببرید و مهارت بیشتری پیدا کنید.

در آینده می‌توانید فیلم‌نامه و نمایشنامه بنویسید و نقش مهمی در ساختن یک اثر هنری ایفا کنید.

در حوزه ادبیات باید بخوانید و بنویسید! هیچ‌گاه اطلاعات دریافتی شما کافی نیست و همیشه باید پویا باشید و به دنبال دانایی بیشتر.

موفقیت شما در ادبیات به تلاش شما و مهارت‌هایی که می‌آموزید، بستگی دارد.

اگر به ادبیات علاقه‌ای جدی دارید، آن را نادیده نگیرید و نگذارید استعداد و علاقه‌تان هدر برود.

زندگی پادشاهی رازی

یاسر مالی و احسان رضایی



رازی گفت: «حالا که من و تو اینجا تنها هستیم، می‌خواهم مطلبی را بگویم. یادت هست به سربازانت دستور دادی دست و پای مرا ببندند و از جیخون رد کنند تا به دربار تو بیایم؟ تو آن روز به من توهین کردی. حالا اگر تو را در همین خزینه خفه کنم و بگریزم، چه کاری از دستت برمی‌آید؟»

امیر سامانی از عصبانیت به لکنت افتاده بود و مدام به رازی ناسزا می‌گفت. رازی گفت: «به من ناسزا می‌دهی؟ حالا سرت را می‌برم.» آن وقت شمشیرش را کشید. امیر سامانی از شدت عصبانیت بلند شد و به دنبال رازی رفت. امیر پس از چند لحظه ماجرا را فهمید. او سال‌ها بود که فلج شده بود. حالا در نتیجه درمان‌های چندماهه رازی و در نهایت، این عصبانی کردن عمدی، امیر توانسته بود روی پایش بایستد. پس به سرعت به دنبال رازی فرستاد تا او را برگرداند و از او تقدیر کند. اما حکیم از سرزمین سامانیان رفته بود. او پاداشش را از راه دور قبول کرد، ولی عذر خواست و نوشت: «دیگر بر نمی‌گردم، چون ممکن است امیر با یادآوری آن صحنه عصبانی شود و فرمان قتل را بدهد.»

در شرح حال رازی گفته‌اند: «وقتی چشمش بر اثر بخارهای حاصل از کار با مواد شیمیایی آسیب دید، او را نزد **کحال** (چشم پزشک) بردند. کحال در قبال درمان چشمانش ۵۰۰ دینار خواست و به رازی گفت: «بین من چه پولی درمی‌آورم. کیمیا این است، نه آنچه تو دنبالش هستی!»

این صحبت رازی را مشتاق کرد طب بیاموزد. بعضی گفته‌اند رازی در سفری به بغداد به پزشکی علاقه‌مند شد. به گفته مورخان، رازی در میان‌سالی (بین سی تا چهل سالگی) آموختن طبابت را آغاز کرد و فقط حدود شصت سال زندگی کرد که در اواخر آن به‌طور کامل نابینا بود. شگفت‌آور است، کسی ظرف حدود ۲۰ سال، علم پزشکی را از صفر تا صد (بلکه خیلی بیشتر از آن!) طی کند و بتواند این حجم عظیم تجربه، ابداع و تألیف داشته باشد و در کنارش نیز به‌طور مفصل به علوم دیگر، از فلسفه و اخلاق گرفته تا ریاضیات و شیمی بپردازد (شهرت رازی در شیمی از جمله برای کشف الکل خیلی بیشتر از پزشکی است).

علت کم‌بینایی پیش‌رونده رازی که در نهایت به نابینایی کامل رسید، معلوم نیست، ولی به‌طور قطع این همه مطالعه و تألیف (آن هم در روزگاری که عینک وجود نداشته) در بدتر شدن مشکل چشم او نقش داشته است. معروف است که هیچ‌کس رازی را در حال خواب ندیده است. او در حال دراز کشیدن هم کتاب می‌خواند؛ به این صورت که کتاب خود را به دیوار تکیه می‌داد تا همین که خوابش برد، کتاب روی سرش بیفتد و از خواب بیدار شود تا باز مطالعه کند.

گفته‌اند رازی پزشک فقرا بود، نه پادشاهان. اغلب پزشکان معروف آن زمان در خدمت پادشاهان بودند و از این طریق به قدرت و پول فراوان می‌رسیدند یا دست‌کم تأمین مالی داشتند تا با خیال راحت به کارهای علمی‌شان برسند. رازی با همه شهرتش در طب و کیمیا، به

دنبال پول

نبود و تمام عمرش به تنگدستی گذشت. می‌گویند وقتی همسرش از او جدا شد، رازی حتی آن‌قدر پول نداشت که ۱۰ درهم مهریه او را بپردازد.

رازی معتقد بود دانشجوی پزشکی فقط باید یک استاد داشته باشد. زیرا اگر از چند استاد بیاموزد، اشتباه‌های همه آن‌ها را یاد خواهد گرفت. شاید به همین دلیل مجلس درس او آرایش خاصی داشت: شاگردانش دور او حلقه می‌زدند، شاگردان آن‌ها دور آن‌ها و باز شاگردان این شاگردان به دور آن‌ها. احتمالاً دلیلش این بوده است که باسابقه‌ترها بتوانند حرف‌های استاد را برای پایین‌ترهای خود توضیح دهند. مریض‌ها را نیز اول شاگردان شاگردان می‌دیدند و اگر از عهده برنمی‌آمدند، شاگردان سطح‌های بالاتر و در نهایت اگر باز سؤال داشتند، خود رازی بیمار را می‌دید. این الگوی تدریس چیزی شبیه دور ویزیت امروزی و سطح‌بندی دانشجویان پزشکی است. رازی مدتی در بغداد و ری مدیر بیمارستان بود. گفته‌اند او از میان ۵۰ نفر برای مدیریت بیمارستان برگزیده شد. یعنی نوعی آزمون علمی و مدیریتی از او گرفته شد.

«الحاوی»، نوشته رازی، حجیم‌ترین کتاب پزشکی ایرانی است. گرچه متن کامل آن به دست ما نرسیده، ولی در آن برای مثال نام ۸۲۹ دارو و خواص آن‌ها به‌صورت الفبایی آمده است. قسمتی از کتاب «الحاوی» به نام «قصص حکایات المرضى» نیز جداگانه منتشر شده که شامل روایت‌های رازی از ۳۴ بیمار است. رازی مشاهده‌های خود را بسیار دلچسب و شیرین نوشته و در آن‌ها صادقانه حتی نقاط ضعف کارش را بیان کرده است. رازی به قدری بزرگوار بوده و اعتمادبه‌نفس داشته که نیازی ندیده است از خودش تعریف کند. بلکه به عمد مواردی را بیان کرده است که برایش سخت بوده و ابتدا باعث حیرانی‌اش شده‌اند.

رازی معتقد است که فقط افراد نادان فکر می‌کنند طبابت کار آسانی است؛ پزشکان واقعی همیشه با مشکلات روبه‌رو می‌شوند. رازی طبیبی مردمی بود و در کنار کتاب‌های طبی - تخصصی، کتاب‌های مردمی و راهنمای پزشکی، مانند «برء الساعه» (بهبود فوری یا درمان در یک ساعت) و «من لایحضره الطیب» (برای کسی که به طبیب دسترسی ندارد) نیز نوشت. «من لایحضره الطیب» کتابی به نسبت کوچک است که می‌توان آن را در سفر به همراه داشت. این کتاب از امراض سر شروع و به پایین بدن ختم می‌شود. «برء الساعه» نیز اولین کتاب در تاریخ با موضوع «طب اورژانس» است و برخی گفته‌اند آخرین نوشته رازی بوده است. رازی قدیمی‌ترین رساله درباره تشخیص آبله و سرخک را نوشته که تا ۲۰۰ سال پیش در اروپا مورد توجه بوده است.

با توجه به نوشته‌های رازی، ایرانیان را باید بنیان‌گذار طب کودکان در جهان دانست. «رسالة اطفال» رازی بارها و بارها در اروپا چاپ

شده است.

به‌خاطر دیداری که پزشکان چینی با رازی داشته‌اند، می‌گویند او حتی بر طب چینی تأثیر گذاشته است. رازی مفهوم «تشخیص افتراقی» (مطرح بودن تشخیص‌های مختلف با توجه به تظاهرات بیمار) را ابداع کرد و اولین کسی بود که از احوال بیماران و اقدامات پزشکی انجام شده یادداشت‌های روزانه می‌نوشت که امروزه به «سیر بیماری» معروف است.

رازی نخستین بار در جهان محلولی بی‌هوش‌کننده ساخت که قبل از جراحی، آن را با اسفنجی جلوی بینی بیمار نگه می‌داشت. او اولین کسی بود که برای استریل کردن ابزارهای جراحی از مایع صفاوی تازه استفاده کرد. همچنین از اتانول اکتشافی خودش برای ضدعفونی زخم و وسایل جراحی بهره گرفت. اولین بار رازی به خاصیت ضدعفونی‌کنندگی ترکیبات جیوه پی برد (ترکیباتی مثل مرکور کرم یا همان «دواگلی» که تا چند سال پیش به جای بتادین به کار می‌رفت). او از ترکیبات جیوه پمادی برای ضدعفونی زخم تولید کرد. همچنین، چند ابزار جراحی جدید اختراع کرد که از جمله آن‌ها شکلی اولیه از اره امروزی بود که از آن برای بریدن استخوان استفاده می‌کرد. با روده تابیده‌شده گوسفند هم زخم‌ها را بخیه می‌زد. رازی اولین کسی بود که توصیه کرد حفره‌های پوسیده دندان با سیمانی متشکل از نوعی صمغ چسبنده و زاج پر شوند.

رازی اولین کسی بود که شرح داد: «بینایی در نتیجه خروج شعاع نور از چشم به سمت جسم مورد نظر نیست، بلکه شعاع نور از جسم به سمت چشم می‌رود.» تصحیح نهایی این مطلب از لحاظ طبی توسط ابن‌سینا و از نظر فیزیکی توسط ابن‌هیثم انجام شد. رازی رفلکس مردمک (گشاد و تنگ شدن مردمک در مقابل تغییر شدت نور) را کشف کرد و علت آن را ماهیچه‌های کوچکی دانست که به شدت نور واکنش نشان می‌دهند. او برای اولین بار در تاریخ، تب یونجه (آلرژی فصلی)، پیشگیری و درمان آن را شرح داد. همچنین برای اولین بار در تاریخ پزشکی، به این واقعیت پی برد که تب سازوکار دفاعی بدن در مقابل بیماری‌هاست. رازی شاگرد جابر بن حیان بود که او نیز شیعه و شاگرد امام صادق (ع) محسوب می‌شود. تحقیقات جابر از پایان قرن دوم تا آغاز قرن سوم هجری ادامه داشت. با ظهور او، کیمیا نزد مسلمانان از صورت «صنعت زر خرافی» به‌صورت «دانش تجربی آزمایشگاهی» درآمد. اولین آزمایشگاه به‌معنای واقعی و امروزی آن متعلق به جابر بوده است.

* برگرفته از کتاب: «سرگذشت پزشکی در ایران»، نوشته

یاسر مالی و احسان رضایی.

سال ۱۳۹۴. نشر افق.



کلاس خودشناسی

اشاره

در شماره‌های قبلی مجله، در مورد اهمیت به دست آوردن قدرت شخصی صحبت کردیم و گفتیم که قدرت شخصی هم مثل فصل‌های سال از چهار فصل تشکیل شده است. در این شماره می‌خواهیم در مورد فصل سوم، یعنی «شناخت خود» صحبت کنیم.

می‌خواهیم به شما کمک کنیم تا احساس‌هایتان را بشناسید و نام ببرید. احساس‌ها هم نام‌های خاص خودشان را دارند. هر چه بیشتر اسم آن‌ها را بدانید، بیشتر می‌توانید احساس خودتان را بفهمید و آن‌ها را برای دیگران شرح دهید. آن وقت بهتر می‌توانید از حق خودتان دفاع کنید.

زمانی که داشتید حرف زدن یاد می‌گرفتید، تنها چند کلمه بلد بودید و صداهایی می‌گفتید که فکر می‌کردید کلمه هستند. به این ترتیب باید از همان کلمه‌ها و صداها استفاده می‌کردید تا بتوانید روی خیلی چیزها اسم بگذارید. شاید وقتی می‌گفتید: «آ»، منظورتان نوشیدنی بود؛ مثل شیر، آب، شربت یا آنچه دوست داشتید بنوشید. زمانی که به مادرتان می‌گفتید: «آ» او مجبور بود حدس بزند که شما چه می‌خواهید.

بزرگتر که شدید، وقتی لغت‌های بیشتری یاد گرفتید، حرفتان مشخص‌تر شد. زمانی که شیر خواستید، توانستید بگویید: «شیر». یاد گرفتید که وقتی نوشیدنی می‌خواهید بگویید آب سب یا آب پرتقال. آن وقت بود که کشف بزرگی کردید: هر چه اسم بیشتری بدانید، بهتر می‌توانید آنچه را که می‌خواهید تقاضا کنید و آن را به دست آورید.

احساس‌ها هم نام‌های خاص خودشان را دارند. هر چه بیشتر اسم آن‌ها را بدانید، بیشتر می‌توانید احساس خودتان را بفهمید و آن را برای دیگران شرح دهید. آن وقت بهتر می‌توانید از حق خودتان دفاع کنید.

بابک با خواهر کوچک‌ترش **لیلا** مشکل دارد. به نظر می‌رسد که مادرشان همیشه اول به خواهرش فکر می‌کند. لیلا به کلاس ورزش می‌رود، بنابراین بابک در خانه می‌ماند و از برادر کوچکشان مراقبت می‌کند. لیلا در گروه تئاتر مدرسه نقش مهمی دارد و بابک باید برای یک ماهی که او تمرین دارد، کارهایش را انجام دهد. نمره‌های لیلا همه بیست هستند، در حالی که بابک نمره‌های کمتری می‌گیرد. لیلا تمامی توجه‌ها را به خودش جلب می‌کند. مادرش متوجه می‌شود که بابک از چیزی ناراحت است! می‌گوید: «تو این اواخر زیاد سر حال نیستی!»

بابک می‌گوید: «اگر راستش را می‌خواهی بدانی، به نظر می‌رسد که تنها فرد مورد توجه شما لیلا است. به نظرم حسودی‌ام می‌شود.»

مادرش می‌گوید: «درست نیست نسبت به خواهرت حسودی کنی. حسادت احساس خیلی بدی است.»

اگر بابک نظر مادرش را بپذیرد، یاد می‌گیرد که به دلیل حسادت شرمند

باشد. شاید هم منکر احساس حسادتش شود یا آن را درون خودش سرکوب کند. احساس‌ها غلط یا درست، بد یا خوب نیستند. احساس‌ها فقط هستند. شما زمانی که واقعیت اصلی را بپذیرید و آن را بشناسید، می‌توانید احساس‌هایتان را بیان کنید. اگر احساس می‌کنید که غمگین هستید، پس احساس شما همین است. اگر احساس می‌کنید احساس حسادت دارید، این همان احساس شماسست. هیچ‌کس نمی‌تواند شما را وادار کند طور دیگری حس کنید. هیچ‌کس بهتر از خودتان درباره احساسات چیزی نمی‌داند.

دکتر **سیلوان تامکینز** روانشناسی بود که بیشتر عمرش را صرف مطالعه احساس‌های مردم کرد. به باور او، بیشتر احساس‌ها یا «مشتاقتانۀ ضعیف» هستند و یا «مشتاقتانۀ قوی». احساس مشتاقتانۀ قوی، شدیدتر است. طبقه‌بندی دکتر تامکینز به قرار زیر است:

مشتاقتانۀ ضعیف: توجه، لذت، شگفت‌زدگی، ترس، ناراحتی، خشم، شرم، چندش و نفرت (نگران نباشید، دو مورد آخر را بعد توضیح می‌دهیم).

مشتاقتانۀ قوی: هیجان همراه با شعف، لذت شادمانه، یکه‌خوردن، جاکشورن، وحشت، دلهره - تشویش، غضب - از کوره‌دررفتن، و تحقیر - خفت - ننگ.



توجه

وقتی توجهتان به چیزی جلب می‌شود، درباره آن کنجکاوی کنید. این موضوع شما را وادار می‌کند روی آن متمرکز شوید. می‌خواهید درباره‌اش بیشتر بدانید. وقتی کسی برایتان جالب است، شیفته‌اش می‌شوید. چیزها و افرادی که شما را جلب می‌کنند، می‌توانند این چیزها باشند: یک بازی ویدیویی، یک برنامه تلویزیونی، یک کتاب خوب، یک گفت‌وگو که از دور می‌شنوید، موضوع جدیدی که در مدرسه یاد گرفته‌اید، کسی که نقش الگو را برایتان دارد، یک دوست جدید. نام‌های دیگری هم برای جالب بودن وجود دارند: کنجکاوی برانگیز، شیفته‌کننده، تشویق‌آمیز، احساس برانگیز، و مورد توجه. خلاف آن هم می‌شود: خسته‌کننده، بی‌مزه و بی‌تفاوت بودن.

هیجان

وقتی درباره چیزی هیجان زده‌اید، به سختی می‌توانید فکرتان را از آن منحرف کنید. هیجان به قدم‌هایتان سرعت می‌بخشد. سریع‌تر می‌روید و حتی سریع‌تر فکر می‌کنید. چیزهایی که می‌توانند هیجان برانگیز باشند عبارت‌اند از: رفتن به تعطیلات، ملاقات افراد جدید، روز تولدتان، و خطر کردن مثبت. نام‌های دیگری هم برای هیجان داریم: به‌لرزه‌درآمدن، مشتاق‌کننده، شادکننده، روح‌بخش، تشویق‌آمیز. خلاف آن هم می‌شود: خواب‌آور، خسته‌کننده، بی‌احساس‌کننده، بی‌حوصله‌کننده و بی‌تأثیر بودن.

لذت

وقتی لذت می‌برید، لبخند می‌زنید و احساس خوبی دارید. زمان‌هایی که لذت می‌برید، از این قرارند: با دوستانتان بازی می‌کنید، یک سرگرمی انجام می‌دهید، ویدیوی دلخواهتان را تماشا می‌کنید. نام‌های دیگر لذت عبارت‌اند از: رضایت، آرامش و خشنود شدن. خلاف آن هم می‌شود: خوشحال نبودن، عصبی بودن، و خسته و بی‌حوصله شدن.

لذت شادمانه

وقتی شادمانه لذت می‌برید، تمامی بدنتان غرق شادمانی است. از درون می‌جوشید. دنیا محل فوق‌العاده‌ای می‌نماید. زمان‌هایی که ممکن است غرق لذت شادمانه باشید، به قرار زیر است:

- روز تولدتان است و هدیه‌های دلخواهتان را دریافت کرده‌اید.
- در مسابقه شطرنج نفر اول شده‌اید.
- در خودرو شخصی نشسته‌اید و به دیدن پدر بزرگ و مادر بزرگتان می‌روید.

نام‌های دیگر برای لذت شادمانه از این قرارند: شادی، روی ابرها راه رفتن، پرواز کردن، و سبک بار شدن. خلاف آن هم می‌شود: ناخوشحالی، دلتنگی، غمگینی، تنهایی، و بی‌حوصلگی.

شگفت‌زدگی

وقتی از چیزی شگفت‌زده می‌شوید، شاید اول ندانید چه رفتاری باید داشته باشید. شاید چون نامنتظره بوده است، مطمئن نیستید چه بازتابی نشان دهید. شاید برای چند لحظه زبان‌تان بند بیاید و هیچ نگوئید. شما به زمان نیاز دارید تا آن تجربه را هضم کنید. چیزهایی که موجب شگفت‌زدگی می‌شوند از این قرارند:

- دریافت نامه یا رایانه از دوستی که مدت‌ها پیش نقل مکان کرده بود و از او بی‌خبر بودید؛
- دریافت هدیه‌ای نامنتظره؛
- اولین ریزش برف فصل؛
- شنیدن تعریف از کسی که برایش احترام قائلید.

نام‌های دیگر شگفت‌زدگی عبارت‌اند از: تعجب کردن، میخکوب شدن، تحت تأثیر قرار گرفتن، و حاج و واج ماندن. خلاف آن هم می‌شود: خسته‌کننده، حوصله‌سربر، بی‌تفاوت بودن، و کسالت‌آور.

میخکوب شدن

زمانی که میخکوب می‌شوید، مانند تصادفی ناگهانی، ابتدا جا می‌خورید. موارد میخکوب شدن به قرار زیرند:

- کسی از پشت درخت به‌طور ناگهانی جلوی شما می‌پرد؛
- سر پیچ قدم به درون چاله آب یخ‌زده می‌گذارید؛
- روی صندلی می‌نشینید و می‌فهمید صندلی نشیمن ندارد؛
- درست پشت سرتان سگی پارس می‌کند؛
- صحنه ترسناکی روی پرده سینما یا صفحه تلویزیون می‌بینید.

نام‌های دیگر برای میخکوب شدن عبارت‌اند از: ضربه خوردن، شوکه شدن، بهت‌زده شدن، و احساس خطر کردن. خلاف آن هم می‌شود: آرام بودن، قرار داشتن، مطمئن بودن، و در صلح به سر بردن.

در شماره بعدی مجله درباره دیگر احساس‌هایی که در فهرست احساس‌های دکتر تامکینز قرار دارند، صحبت خواهیم کرد.



ترجمه: علی ملکی

میخ (ع) پر مریم

عیسی ادامه داد: «...در حقیقت، خدا صاحب اختیار من و شماست: بپرستیدش که راه درست همین است.» ۳۶

با وجود این صراحت کلام عیسی، بعدها خیلی از فرقه‌های مسیحی درباره‌اش اختلاف نظر کردند. وای بر آن‌ها برای حضورشان در روز خطیر قیامت؛ چون در این باره تحریف و بزرگ‌نمایی کردند! ۳۷

روزی که پشیمان می‌آیند، چقدر شنوا و دانايند! امروز، ولی، این قماش ستمکار غرق گمراهی‌اند. ۳۸



تلاوت آیاتی از سوره
مبارکه تکوین و مریم
توسط استاد عبدالباسط

بپرسید. گفتند: «آخر، با بچه قنداقی چطور حرف بزیم؟!» ۳۹

ناگهان عیسی به حرف آمد: «من بندهٔ خدایم. او به من کتاب مقدس داده و مرا به پیامبری انتخاب کرده است. ۳۰

وجود مرا، هر جا که باشم، مایهٔ خیر و برکت قرار داده و سفارش کرده است که تا زنده‌ام نماز بخوانم و صدقه بدهم. ۳۱

کاری کرده که با مادرم خوش‌رفتار باشم و هیچ‌وقت زورگو و پندناپذیر نباشم. ۳۲

درود بیکران بر من: روزی که به دنیا آمدم و روزی که از دنیا می‌روم و روزی که دوباره زنده می‌شوم...» ۳۳

محمد، این است عیسی بن مریم و ماجرای واقعی او؛ همان که دربارهٔ آفرینش شک و شبهه می‌کنند ۳۴

محال است خدا برای خودش فرزندی انتخاب کند؛ زیرا او منزله از این‌هاست! وقتی چیزی را بخواهد، فقط تا فرمان بدهد «باش»، به سرعت به وجود می‌آید. ۳۵

یازدهم دی ماه همراه است با تولد حضرت عیسی (ع) یکی از پیامبران بزرگ و اولوالعزم خداوند. از آنجا که تولد ایشان به طور معجزه و شگفت‌آور بوده است از شما دعوت می‌کنیم ترجمه آیات ۲۷ تا ۳۸ سوره مبارکه مریم را که توسط حجت‌الاسلام والمسلمین علی ملکی انجام شده است بخوانید.

آقای ملکی تمام قرآن را برای نوجوانان و جوانان ترجمه کرده و به چاپ رسانده است. شما می‌توانید ترجمه ایشان را با نام «ترجمه خواندنی» تهیه کنید.

در ضمن به رمزینه سریع پاسخ در همین صفحه هم سرکی بکشید.

کودکش را بغل کرد و پیش قومش آورد. آن‌ها بهت زده گفتند: «مریم، این دیگر چه کاری بود کردی؟!» ۲۷

تو که با اصل و نسبی دیگر چرا؟! نه پدرت، عمران، مردی لال‌بالی بود و نه مادرت، حتا، بدکاره! ۲۸

مریم به عیسی اشاره کرد که از خودش



شاه در آخرین لحظه مصاحبه
مطبوعاتی را لغو کرد

شاه رفت

هیچ کس نمی تواند از سرنوشت محتومی که

خودش ساخته است، فرار کند.

با اوج گرفتن انقلاب اسلامی توسط مردم ایران، محمدرضا شاه از کشور فرار می کند. این اتفاق روز ۲۶ دی ماه ۱۳۵۷ افتاد و او به همراه خانواده و تعدادی از همراهان خود تهران را به مقصد شهر بندری «آسون» در مصر ترک کرد.

ویلیام شوکراس، نویسنده انگلیسی در کتاب «آخرین سفر شاه» می نویسد: «شاه ایران به همراه همسر و فرزندان خود از ایران رفت و ۳۸۴ چمدان و صندوق از ایران خارج کرد که تمامی آن ها پر بود از جواهرات، تاج های سلطنتی تمام زمره، الماس ها و دلارهای آمریکایی. و به این ها اضافه کنید خانه ها و قصرهایی که شاه برای خود در کشورهای گوناگون خریداری کرده بود.»
این در حالی بود که کشورهایی که با او اظهار دوستی می کردند، از پذیرش او خودداری کردند.

همسر شاه، از آن روز چنین نقل می کند: «محمدرضا و من با چشمان اشک آلود در ۲۶ دی ماه ۱۳۵۷ ایران را ترک کردیم.»
با رفتن محمدرضا پهلوی، حکومت شاهنشاهی در ایران برای همیشه برچیده شد و در ۲۲ بهمن سال ۱۳۵۷ انقلاب اسلامی به پیروزی رسید.

* از کتاب «آخرین سفر شاه»، نوشته ویلیام

شوکران، ترجمه عبدالرضا هوشنگ

مهدوی، انتشارات البرز، سال

نشر: ۱۳۸۷.



صحبت های گرانقدر مقام معظم رهبری
حضرت آیت الله خامنه ای

زمستون خود را چگونه سرگردیم

سنا شایان

اشکان سپهر

تا بتوانند بروند از جاهای دست‌نخورده، برف بیاورند و رویش شیره انگور یا خرما بریزند و بخورند. در روزگار پیشین، کم‌کم این رسم ور افتاد، شاید برای اینکه برف دست‌نخورده و از همه مهم‌تر آلودگی هوا نخورده، کم‌پیدا بود. جای همه چیز را پفک و خوراکی‌های ناسالم گرفته بود. در روزگار امروزی هم خوراکی‌های زمستانی و تابستانی و... فرق چندانی ندارند. ولی برف و شیره شاید گزینه خوبی باشد برای لذت بردن از زمستان.



بدی داشت و آن هم چرت‌هایی بود که بر اثر گرما زده می‌شد. مثلاً می‌شد شما وسط مشق نوشتن، خوابتان ببرد. خواهر یا برادرتان مشق شما را از زیر دستتان بکشد و فردا توی مدرسه به جای مال خودش جا بزند و دفتر خالی را دوباره زیر دستتان بگذارد که باز بنویسید.

در روزگار پیشین، کرسی جایش را به بخاری و بعد به شوفاژ داد. یک تبلیغی هم بود که دم به دقیقه از تلویزیون پخش می‌شد و در آن خرسی می‌گفت: «با ... رادیاتور، دیگه کی می‌ره توی غار؟!» با شوفاژ خطر خواب‌آلودگی کمتر بود. هر بچه‌ای می‌توانست به یکی از آن بچسبد. در روزگار امروزی که دستگاه‌های اسپیلت آمده، مشق هم کم‌کم ور افتاده و با ظهور کرونا نیز مشق رسمیت خود را از دست داده است.

در روزگار پیشین‌تر، قانون بقای لباس وجود داشت. مثلاً یک بار برای دانش‌آموز لباس می‌خریدند و ده سال می‌پوشید. چطوری؟ با گرفتن درزها. ابتدا درزهای زیادی از لباس گرفته می‌شد، بعد هر سال درزی باز می‌شد. کفش و پوتین هم همین‌طور بود. بزرگ بود و با کفی کوچک می‌شد و دوباره بزرگ می‌شد.

در روزگار پیشین، قانون وراثت برقرار بود. لباس‌ها و کفش‌ها از فرزند بزرگ‌تر به فرزند کوچک‌تر به ارث می‌رسید. در روزگار امروزی که خرید اینترنتی باب شده، دانش‌آموزی صبح لباسی را می‌بیند و تا شب، با همراهی و مدد عابربانک والدینش لباس تنش است.

در روزگار پیشین‌تر، بچه‌ها منتظر برف بودند

در روزگار پیشین، یک چشم بچه‌ها به آسمان بود و چشم دیگرشان به تلویزیون. همه‌اش خدا خدا می‌کردند که ابر آسمان را تنگ در آغوش بگیرد و برف‌ها دانه‌دانه برقصند و از آسمان به زمین برسند و ارتفاع بگیرند، تا تلویزیون زبان باز کند و مدرسه‌ها تعطیل شوند. مشکل کار اینجا بود که مثلاً می‌گفتند از منطقه یک تا پنج شهرداری تعطیل است، یا دوره ابتدایی فقط تعطیل است. این وسط دانش‌آموزانی که در مرز قرار داشتند یا کمی از مرز رد شده بودند، بسیار آزار می‌دیدند.

مثلاً کسی را در نظر بگیرید که مدرسه‌اش روی مرز منطقه پنج و شش بود. یا دیگری را که تازه از دیستان به دوره بعدی راه یافته بود. خلاصه اینکه این افراد کیف به دوش باید راه برفی را می‌شکافتند و به مدرسه می‌رفتند. با گذشت زمان و ظهور اینترنت در دوران پساکرونا، دیگر لازم نیست چشمتان را به آسمان بدوزید و بعد در سایت‌ها و کانال‌های خبری به دنبال اخبار تعطیلی بگردید. بلکه لازم است به دنبال اخبار باز شدن مدرسه‌های خود بگردید. اصلاً نگارنده اگر جای دانش‌آموزان بود، دلش لک‌زده بود برای مدرسه و هم کلاسی‌هایش.

در روزگار پیشین‌تر، کرسی پای ثابت زمستان بود. کرسی عبارت بود از یک وسیله گرمایشی کوچک، یک میز، یک لحاف. هر رأس کرسی به کسی اختصاص داشت. زندگی کلاً زیر کرسی جریان داشت. مشق‌ها روی کرسی نوشته می‌شدند، درس‌ها خوانده می‌شدند، غذا هم همان‌جا تناول می‌شد. کرسی ولی یک



پیچاندنی‌ها

مصطفی مشایخی

از ضیا پول طلب دارم و او
متواری شده یا پیچیده
کاش می‌آمد و مهلت می‌خواست
مانده‌ام این که چرا پیچیده

هم کلاسم اتودم را گم کرد
بعد از این کار خطا پیچیده
تا نتویم که چرا گم کردی
متمایل به بقا پیچیده

هر که در حلقه بدقولی‌هاست
شده بدجور بلا، پیچیده
یا به هر شکل مرا پیچانده
یا خودش روی دو پا پیچیده

ایهالانس، عطا پیچیده
باز تا دیده مرا پیچیده
جزوهم را که امانت برده
پس نیاورده، لذا پیچیده

دست مسعود کتابی دارم
طفلك از فرط حیا پیچیده؟
ردّ او روی زمین نیست که نیست
ظاهرا سمت هوا پیچیده

راکتم دست سیاوش مانده
راه کج کرده، کجا پیچیده؟
دو سه ساعت جلوی در بودم
شاید از پنجره‌ها پیچیده

کلاس ۱۰۲



دریای دراز

عبدالله مقدمی

برسد بار دگر فصل زمستان، برسد
موقع توفان و زمان هست زمانی که ز
هر ابر رسد بر سر ما برف، خدا باز بیاید
به سر حرف؛ همه عالم از این سوی شود
مثل دل دفتر نقاشی‌مان پاک و سفید و
بشود برف به یکباره شدید و بدهد باز به
هر مرد و زن و پیر و جوان باز نوید و ...
آسمان پنبه‌زی می‌کند و پنبه بریزد به
سر شهر که با خویش بود قهر؛ ولی برف
چو روی سر این بدعق آید تو بگو مشتلق
آید که خداوند بساید به سرش قند، که
هر چند زمانی است «تمی‌خندد» ولی
حال شده نوبت خوش حالی و امید در
این برف سپیدی که بود پاک چنان بال
فرشته.

یاد باد آن که زمانی همه مدرسه و
درس نمی‌بود به رایانه و گوشی؛ ز کلاس
هنر و جبر و ریاضی و نگارش، ادبیات و
فیزیک و عربی، کل هم از اول و آخر
همه جزوه و دفتر، یکی از آن دگری
بدتر و بهتر. بچه‌ها توی کلاسی که پر
از شور و صدا بود و اگر روی هوا بود ولی
باز لبالب شده از عشق و صفا بود. ولی
امروز چه؟ آخر خبر از خط‌کشی دفتر و
خودکار دو رنگ و خبر از کیف قشنگ
و خبر از صد قلم رنگ به رنگی که به
هر نیمکت و صندلی مدرسه‌ها بود چرا
نیست؟ تو بگو توی چنین وضعیتی، حال
و هوا چیست؟

باز با این همه ما چشم به راهیم که یک
بار دگر از پس در، معجزه دست بهاری
برسد، روز خوش از پشت غباری برسد،
دورهمی شام و ناهاری برسد، دور مداری
برسد ... بلکه آنگاه خیال همه راحت شود
و پر بکشد هر چه مریضی است ز دنیا.

آتش یا سوسیس

عبدالله مقدمی



سام سلاماسی

مادرم گفت به من: بچه! بیا موقع ناهار رسیده است کمی قاشق و چنگال و نمکدان و صدالبته کمی نان به سر سفره بیاور که به سرعت بکشم بهر تو ای جان پسر! کاسه آش که در آن هست هویچی و بلال و عدس و لپه و ماشی. بخوری زور بگیری که شوی رستم دستان و خفن گنده ایران و یل و شاخ و ... آخ مامان جان! چو شدی رستم یل البته در خاطر خود خوب نگهدار که باید بشوی شخص جوانمرد نه یک گنده بی درد ... گفتم ای مادر پرمهر و عزیز و گل بنده!

که برایم بدهی از ته دل هدیه خنده! خبرت نیست که من هیچ نباید خوشم از سوپ و یا آش در آن وقت که باشند سر سفره به عنوان غذا؟ وای این لحظه برایم شده مانند عزا کاش به جز آش چه با ماش و چه بی ماش، غذای دگری هم بپزی بلکه شوم رستم یل، حال شدم با خبر آش شما شل! چه شود لقمه کالباس و سوسیس و سس و نوشابه بیاری به سر سفره مان با دو سه تا نان.

پدرم گفت: پسر جان د بیا پای چنین خوان که در آن شکر خدا هست همان نان و صدالبته همین آش بسی خوش مزه و توپ؛ چه کوبیده در این سفره و چه سوپ.

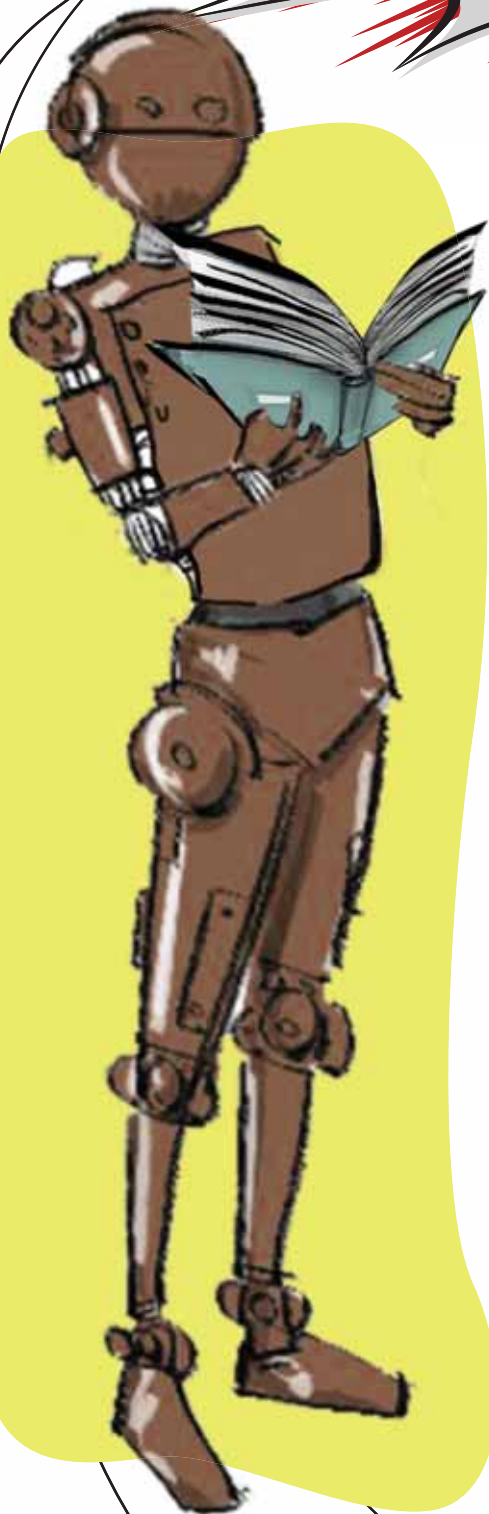
سمت سوسیس نرو بچه که امروز چنین خرم و خندانی و یک روز دگر زیر سُرُم هستی و نالانی از این لقمه چون زهر که یک شهر از آن هست فراری، همه در ناله و زاری. تو که امروز جوانی! سر گردان و یلانی! بخور اصلی این سفره و خوانی! سعی کن تا بتوانی دور باشی تو ز هر چیز ضرردار. نگهدار خودت را پسر از برگر و کالباس که چون داس رود داخل هر معده و از بیخ ضرر دارد و بسیار خطر دارد و البته هدر دارد از این سوی جوان را.

نظری سوی من انداز که سالم شده چندی ز چهل رد، نکنم البته اصرار در این حد به غذای مضر و بد. همه چهارستونم خفن و سالم و سر حال و خودم خرم و خوش حال که دارم زن خوش مزه پزی و پسر عاقل و فهمیده ای امروز ...



علی زراندوز

از دفترچه خاطرات يك ربات



امروز به دلیل نوسان های برقی، شارژ باتری هایم دیر انجام شد و شب تا دیروقت نتوانستم خودم را خاموش کنم. بابابزرگ که از کنار اتاقم رد می شد، متوجه این موضوع شد و گفت: «می خواهی برایت قصه بگویم تا زودتر بخوابی؟»

با تعجب پرسیدم: «قصه دیگه چیه؟»

بابابزرگ کمی گوشه های مانیتورش را خاراند و آهسته گفت: «چیزه ... قصه چیزی مربوط به انسان هاست. این موضوع باید بین خودمان بماند. انسان ها درباره چیزهایی که دلشان می خواسته اتفاق بیفتند، ولی اتفاق نمی افتاده، قصه پردازی می کردند.»

بعد بابابزرگ برایم یکی از قصه های معروف آدم ها به نام «کدوی قلقله زن» را تعریف کرد که گویا دوستش آن را در یکی از هاردهای ماقبل تاریخی که در یک غار کشف شده بوده، خوانده! بابابزرگ قبل از اینکه برود بخوابد تأکید کرد کسی از این موضوع چیزی نفهمد. چون خیلی از ربات ها با افکار آدم هایی که میلیون ها سال قبل، خودشان نسل خودشان را منقرض کردند، موافق نیستند. من هم قول دادم و خودم را خاموش کردم.

امروز ربات مدیر مدرسه بابابزرگ را به دفتر مدرسه احضار کرد تا از او بپرسد ماجرای این قصه کدوی قلقله زن که من و هم کلاسی هایم زنگ تفریح داشتیم صحنه های آن را بازسازی می کردیم، چیست؟ وقتی بابابزرگ وارد دفتر مدرسه شد و شنید ماجرا چه بوده، برق از «سی پی یو» اش پرید! بعد نگاهی به من انداخت که سرشار از این پرسش بود: «تو از چه زمانی این قدر دهن لق شدی بچه؟!» من هم برای اینکه تقصیرها گردن پدربزرگ نیفتد گفتم: «این قصه رو من توی خواب دیدم!»

ربات مدیر مدرسه با تعجب گفت: «قصه؟ خواب؟ این ها دیگه چیه؟!»

پدربزرگ مجبور شد به ربات مدیر مدرسه بگوید این عبارت ها را یک وپروس وارد برنامه من کرده که چندی قبل به آن آلوده شده بودم! وقتی به خانه آمدم، من از پدربزرگ پرسیدم که آدم ها چه نتیجه ای از این قصه ها می گرفتند؟ پدربزرگ گفت: «تا جایی که من فهمیدم، آدم ها این قصه ها را برای بچه هایشان تعریف می کردند تا آن ها را برای رودررو شدن با زندگی و مفهوم های آن آشنا کنند.» من پرسیدم: «یعنی آدم ها باید وقتی بزرگ می شدند می رفتند توی کدو و قل می خوردند؟»

پدربزرگ خندید و گفت: «نه باباجان ... این ها همه تمثیل است!»

پرسیدم: «تمثیل دیگه چیه؟»

بابابزرگ گفت: «فعلا این یکی را ندانی بهتر است. چون فکر کنم اگر برایت توضیح بدهم، فردا دوباره باید بیایم مدرسه و برای مدیر مدرسه توضیح بدهم تو از کجا فهمیدی تمثیل در فرهنگ آدم ها چی بوده. تو که می دانی، ربات ها از آدم های منقرض شده و فرهنگشان خیلی خوششان نمی آید!»

آن شب قبل از اینکه شارژ باتری هایم تکمیل شود، برای خودم یک قصه ساختم. در این قصه من یک قهرمان بزرگ بودم که ربات های وپروسی شده را با نصب یک آنتی وپروس که خودم ساخته بودم، نجات می دادم و رئیس همه ربات های دنیا می شدم. بعد به پدربزرگ اجازه می دادم هر چه دلش می خواهد درباره زندگی و فرهنگ انسان ها در غارهای دورافتاده تحقیق کند و حتی هر وقت دلش خواست خواب ببیند و برای بقیه ربات ها قصه تعریف کند. یادم باشد فردا پس از روشن شدنم، در زنگ تفریح مدرسه، همین قصه را با بقیه بچه ها بازی کنیم!

رتبه بازی

معصومه پاکروان

جلوی فک و فامیل خوار و خفیف کرد ... حالا من هر چه تأکید می کردم هنوز کنکور ندادهام، آن ها می گفتند از قیافه و چانه زدنت معلوم است می خواهی شش به بعد بشوی ... تا جایی که کار مامان خانم به مطب دکتر و سرم زدن کشید.

وقتی دکتر در مطب فهمید مشکل ما سر رتبه من است و مامان زیر سرم است، برایم سر تأسف تکان داد که کنکوری هم کنکور بای قدیم. خودش عین خیالش نیست و مادرش از حال رفته! بعد هم با اجازه خان بابا رو به من کرد و گفت: «پس من جوون کی می خواهم به خودم بیایم؟ چرا این قدر وقتم را به بطالت می گذرانم؟ ... چه از جان بزرگترهایم می خواهم؟ چرا سرم را پایین نینداختم و درس نخواندم که مامانم را به این حال و روز نیندازم؟!»

و درست وقتی که من داشتم از خودم دفاع می کردم که هنوز وقت کنکور نشده و من هنوز کنکور ندادهام، خان بابا گفت: «می بینی دکتر این الف بچه ما را به چه روزی انداخته و از الان چقدر شلوغش می کند؟ ... هنوز کنکور نداده مادرش را سر می کرده ... کنکور بدهد می خواهد چه بلایی سرمان بیاورد!»

و دانشگاه هم رفتی ... آی کیو! می پرسم که داری برای رتبه چند می خوانی؟ ... اگر آن آقا از خبر زنگ زد پرسید پسران رتبه چند است، قرار است چه بگوئیم؟!»

اینجا بود که مامان خانم از آشپزخانه داد زد: «این سؤال پرسیدن دارد؟ رتبه یک!»

من هر چه زندگی کرده بودم، آمد جلوی چشمم و هر چه تست زده بودم دور سرم چرخید! من؟ رتبه یک! خان بابا آمد تخفیف بدهد گفت: «حالا یک هم نشد، نشد ...»

من آمدم نفس بکشم که ادامه داد: «ولی دیگر از پنج آن ورتر نباید بشود!»

بعد هم تأکید کرد: «فرض کن فقط تا پنج بلدی بشمری!»

بله همین جا بود که مامان خانم گوشی را برداشت و به همه گفت که رتبه کنکور من بین پنج نفر اول خواهد بود و من فریاد می زدم که من هنوز کنکور ندادهام! ... مامان خانم هم هیس و پیس می کرد که: «داری آبرویمان را می بری! ... مگر کارت چیست که تا پنج نشوی! ما آبرو داریم، بیشتر از پنج بشوی جلوی فک و فامیل روسپاه می شویم.»

بعد هم خود مامان خانم گریه کرد که: «مگر من چه کار کردم در حق این الف بچه که اینجوری ما را

رتبه کنکور در خانواده حساس ما از اهمیت زیادی برخوردار است. آن قدری که رتبه مهم است، خود کنکور مهم نیست! یعنی اصلاً کسی بعد از کنکور از آدم نمی پرسد امتحانت را خوب دادی یا نه، یا اینکه چهار ساعت در سکوت نشستن چطور بود. کیک و ساندیس از گلویت پایین رفت یا نه. ولی می پرسند: «به نظرت رتبهات چند می شود؟»

من در کمال آرامش و خونسردی نشسته بودم و داشتم تست می زدم که خان بابا در را باز کرد و گفت: «چند؟»

نگاهی به شلوازی که تازه خریده بودم کردم و گفتم: «خیلی گران نشد!»

خان بابا آه کشید و تأسف خورد که واقعاً چه کسی می خواهد برود کنکور بدهد. دوباره داد زد: «چنده؟!»

گفتم: «آهان ساعت ...» او هم گفت: «آهان ... می گویم رتبهات چند است؟»

این دفعه من بودم که خنده ام گرفت و جواب دادم: «پدر محترم بنده! جان جانانم! شما چرا فراموشی گرفتی؟ من که هنوز کنکور ندادم که بدانم رتبهام چند است!»

خان بابا بادی به غیغ انداخت و سری پر از تأسف تکان داد و گفت: «نه بابا، من فکر کردم که کنکورت را دادی و انتخاب رشته هم کردی

برگزیده کنکور سراسری سال ۱۴۰۱



گوشی گرفتگی

شروین سلیمانی

جای من گوشی اگر می‌داد هر ترم امتحان
جان خود را نیز می‌کردم فدای گوشی‌ام!

پابره‌نه می‌دوم تا پشتِ کوه قاف اگر
بشنوم می‌آید از آنجا صدای گوشی‌ام!

باید از چنگش رها گردم و گر نه خام‌خام
می‌خورد روزی مرا این اژدهای گوشی‌ام!

چون ببینم زیر ده درصد رسیده شارژش
استرس می‌گیرم از حال و هوای گوشی‌ام

فیلم می‌بینیم گاهی با رفیقانم در آن
من رئیسِ بخشِ پخشِ فیلم‌های گوشی‌ام!

صد کلیپ و شصت تا گیم و سه گیگابایت عکس
هست جمعاً یک‌دهم از محتوای گوشی‌ام!

رشته «گوشی‌لوزی» اینجا اگر موجود بود
من سه‌سوته می‌گرفتم دکترای گوشی‌ام

از سحر تا نصفه‌شب یکریز پای گوشی‌ام
هم گرفتارِ نتم، هم مُبتلایِ گوشی‌ام

بیشتر از آنکه باشد فکرِ من مشغولِ درس
توی فکرِ اتصالِ وای‌فایِ گوشی‌ام

هر کجا گوشی کنارم نیست، مثل زیر دوش
دوش را در دست می‌گیرم به‌جای گوشی‌ام!



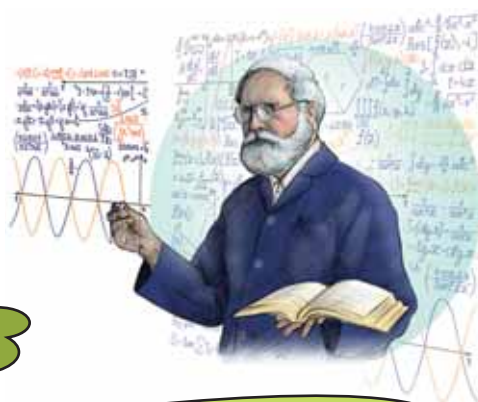


شبه علم

جولان می دهد



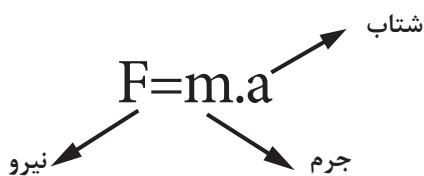
کدام علم؟

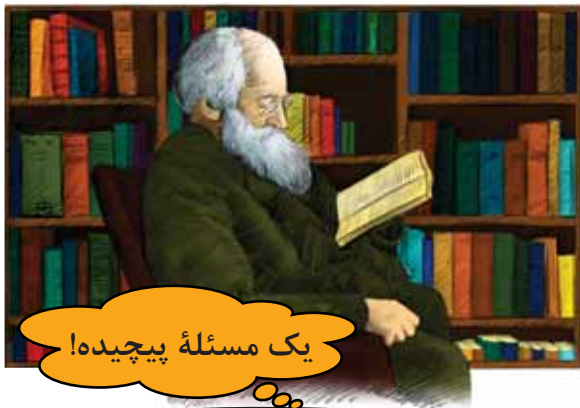


برخی از مردم به نظریه‌های علمی، خیلی اعتماد دارند. از نظر آن‌ها در هر موضوعی، این دانشمندان هستند که حرف آخر را می‌زنند. اما چه چیزی باعث شده است علم تا این حد برای این افراد قابل اعتماد باشد؟ این سؤالی است که فیلسوفان علم به آن فکر می‌کنند! آن‌ها می‌خواهند بدانند علم جدید با دانش‌های باستانی، چه تفاوت‌ها و شباهت‌هایی دارد؟ اصلاً علم تجربی چه فرقی با بقیه چیزهایی دارد که مردم می‌دانند؟ چرا ما به چیزی که علمی است، بیشتر اعتماد می‌کنیم؟ روش کار دانشمندان چیست؟ و آیا واقعاً دانشمندان می‌توانند واقعیت‌های جهان را به درستی بفهمند؟

ما در جمله‌های متفاوتی از کلمه «علم» استفاده می‌کنیم؛ مثلاً وقتی می‌گوییم: «ورزشکار با علم به اینکه پیروز نمی‌شود، به میدان رفت»، یا: «قاضی برای حکم‌دادن باید به قوانین، علم کافی داشته باشد». اما آیا «علم» در این جمله‌ها همان «علم» است که دانشمندان تولید می‌کنند؟ معلوم است که نه! در این جمله‌ها منظور ما از «علم» داشتن به چیزی، آگاهی فرد از آن است. اما علم تجربی چیزی بیش از آگاهی شخصی دانشمندان است.

علاوه بر این، علم تجربی از «نظریه‌هایی» درباره جهان تشکیل شده است، و نه «گزاره‌هایی» جدا از هم. هر نظریه از مفاهیمی ساخته شده است که در کنار هم جهان را توضیح می‌دهند و در تولید آن افراد زیادی در طول سال‌های دراز نقش داشته‌اند. اما به هر مجموعه از مفاهیم و قوانین که درباره جهان اطلاعاتی به ما می‌دهند هم نمی‌شود گفت علم! نظریه‌های زیادی هستند که جهان را توضیح می‌دهند، اما علمی نیستند. یک نظریه علمی از مجموعه‌ای از فرمول‌ها و گزاره‌ها تشکیل شده است که در کنار هم معنا پیدا می‌کنند و در حوزه علوم پایه با محاسبات عددی و فرمول‌ها نشان داده می‌شوند. معنای نیرو در قانون نیوتن، با معنای نیرو در زبان روزمره ما (مثلاً وقتی می‌گوییم نیروی امید، یا نیروی امدادی) متفاوت است!





یک مسئله پیچیده!

فیلسوفان علم می‌خواهند ملاک‌هایی پیدا کنند که با آن‌ها بشود علم را از شبه‌علم تشخیص داد. اما این کار اصلاً ساده نیست! چون نظریه‌های علمی بسیار متنوع هستند و به‌سختی می‌شود ملاکی پیدا کرد که بین همه‌شان مشترک باشد. مثلاً از یک فیزیک‌دان موفق انتظار داریم پدیده‌های جدیدی را پیش‌بینی کند، اما هیچ‌کس از یک باستان‌شناس توقع ندارد، اتفاق جدیدی را پیش‌بینی کند! یا اکتشافات شیمی‌دان‌ها را می‌توان در همه آزمایشگاه‌های دنیا تکرار کرد و از درستی‌شان مطمئن شد، اما توضیحی که یک زیست‌شناس درباره انقراض دایناسورها می‌دهد، قابل تکرار و آزمایش نیست! تازه، چه کسی از آینده خبر دارد؟ ممکن است در آینده نظریه‌های علمی‌ای تولید شوند که با نظریه‌های امروز خیلی فرق داشته باشند و با ملاک‌های علمی‌بودن امروز جور درنیایند!

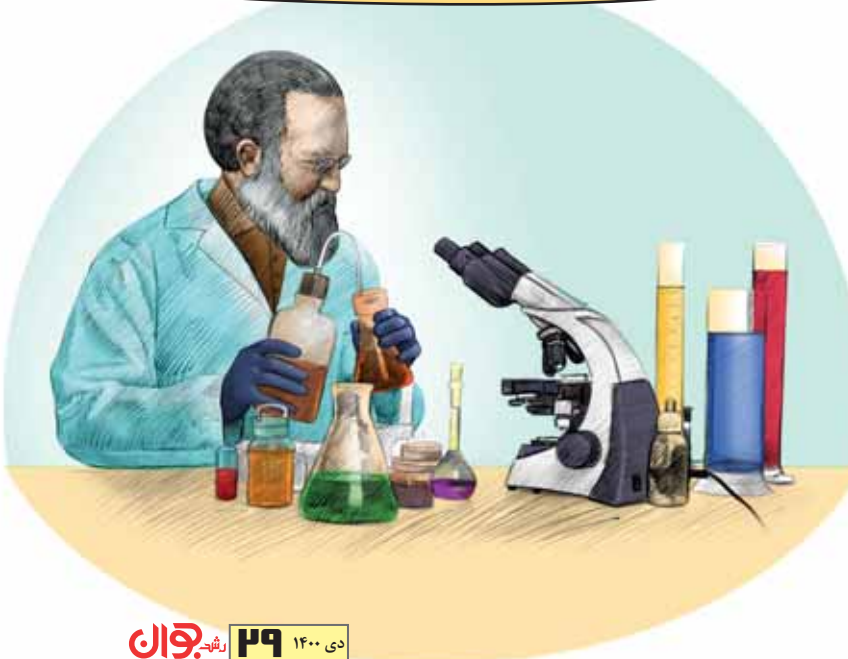
دانشمندان رشته‌های مختلف، کارهای متفاوتی انجام می‌دهند. شیمی‌دان‌ها موادی با خواص جدید تولید می‌کنند، زیست‌شناسان به دسته‌بندی موجودات زنده می‌پردازند و درباره پیدایش انواع گیاهان و جانوران تحقیق می‌کنند، و فیزیک‌دانان با محاسبات دشوار ریاضی، به دنبال کشف ساختار جهان هستند. چه چیزی بین همه آن‌ها مشترک است که کار آن‌ها را علمی می‌کند؟ آیا تاریخ، ادبیات و ریاضی را هم می‌شود علم به حساب آورد؟ درباره‌اش فکر کن: آیا تا به حال با طرفداران شبه‌علم مواجه شده‌ای؟ ادعاهای آن‌ها چه تفاوتی با ادعاهای دانشمندان دارد؟ آیا می‌توانی ملاکی برای جدا کردن علم از شبه‌علم پیشنهاد دهی؟



هم شبیه، هم متفاوت!

علم مدرن که نظریه‌هایش امروزه در مدرسه‌ها و دانشگاه‌ها تدریس می‌شود، تقریباً از قرن هفدهم شکل گرفته و مهم‌ترین خصوصیت آن استفاده از آزمایش برای شناخت جهان است. البته قبل از آن هم مردم در سراسر جهان روش‌هایی برای شناخت اجزاء جهان و کنترل آن داشتند. گاهی اوقات انسان‌ها به آموزه‌های الهی دسترسی نداشتند و یا از قوانین علمی که خداوند در اختیار بشر قرار داده بود استفاده نمی‌کردند. مثلاً در توضیح اینکه چرا فردی صرع گرفته است، می‌گفتند روح خبیثی توی جلدش رفته است. یا بر اساس محل ستاره‌های آسمان، درباره سرنوشت انسان‌ها و آینده پیش‌بینی می‌کردند. هنوز هم بعضی از مردم چنین باورهایی دارند و می‌کوشند آن را با روش‌هایی شبیه به علم اثبات کنند. مثلاً سعی دارند ثابت کنند زمین صاف است، یا ویروس‌ها وجود ندارند. این ادعاها که از جهاتی به علم شبیه‌اند و از جهاتی با آن بسیار تفاوت دارند، «شبه‌علم» نام دارند.

طرفداران شبه‌علم می‌کوشند ظاهر خود را علمی نشان دهند (برخلاف فیلسوفان!)، اما در واقع از استدلال‌های غلط و آزمایش‌های غیرواقعی یا تحریف‌شده استفاده می‌کنند؛ طوری که حتی یک دانش‌آموز زرنگ و بادقت هم می‌تواند بفهمد چرا ادعاهایشان غلط است! اما آن‌ها با ظاهرسازی تلاش می‌کنند دیدگاه‌هایشان را علمی جلوه بدهند و بین مردم تبلیغ کنند. نتیجه این کار گاهی می‌تواند خطرناک باشد؛ مثلاً وقتی با استدلال‌های شبه‌علمی از مردم می‌خواهند بهداشت را رعایت نکنند، یا برای درمان بیماری‌هایشان به پزشک مراجعه نکنند. برای همین فیلسوفان علم تلاش دارند دست طرفداران شبه‌علم را رو کنند و تفاوت آن‌ها را با دانشمندان واقعی نشان دهند!



زهر باقری

تنظیم براساس اندازه

اولین لباس‌های فضانوردی به‌طور خاص و مطابق اندازه‌های فضانوردان سالیان قبل ساخته می‌شد. اما اکنون لباس‌های فضانوردی که فضانوردان شاتل فضایی و ایستگاه فضایی بین‌المللی می‌پوشند، از پوشش‌های په، دست و بدن در اندازه‌های استاندارد تشکیل شده‌اند؛ مانند لباس‌های آماده‌ای که از فروشگاه‌ها خریداری می‌شوند. این پوشش‌ها را می‌توان در ترکیب‌های متفاوت در کنار هم قرار داد و اندازه و قالب ۹۰ درصد از جمعیت را به دست آورد. هر فضانورد یک دست لباس تمرین و آموزش و یک دست لباس پرواز دارد. لباس فضانوردان شاتل و ایستگاه بین‌المللی، روی زمین ۱۲۷ کیلوگرم وزن دارد، ولی البته در فضا بی‌وزن است.

در فضا هوا وجود ندارد. در فضا، در سایه، دما سردتر از یک فریزر، و در معرض تابش مستقیم نور خورشید، دما داغ‌تر از آب جوشان است. فضانوردان اگر لازم باشد سفینه خود را ترک کنند، باید لباس فضانوردی بپوشند؛ چون بدون آن در کمتر از چند ثانیه می‌میرند.

ویژگی‌های لباس فضانوردی

- لباس پس از بازگشت به زمین تا ۲۴ ساعت در آب اقیانوس دوام می‌آورد، تا اگر فضانوردان درون آب افتادند، زمانی طولانی دوام بیاورند.
- لایه‌های داخلی شامل یک پارچه نایلونی با پوشش «تئوپرین» هستند که در لباس‌های غواصی استفاده می‌شوند.
- کلاه با یک حلقه فلزی در جای خود قفل و ثابت می‌شود.
- لباس‌های اولیه شبیه لباس‌هایی بودند که خلبان‌ها در پروازهای با ارتفاع خیلی بالا می‌پوشیدند.
- لوله‌های تأمین اکسیژن و آب از واحد محافظ حیات به لباس وصل می‌شوند.
- دستکش‌هایی با سرپنجه‌های سیلیکونی به سرآستین لباس فضانوردی قفل می‌شوند.
- در انتخاب پارچه‌ها دقت می‌شود که کپک و باکتری روی آن‌ها رشد نکنند.
- لباس فضانوردی لایه‌های فراوانی از پارچه‌های متفاوت دارد. لایه محکم بیرونی لباس را در برابر پاره شدن و خراش دیدن محافظت می‌کند. یک لایه ضد گاز مانع از خروج اکسیژن از داخل آن می‌شود. لایه‌های دیگر برای افزایش مقاومت و حفظ فرم لباس به کار می‌روند.
- لباس‌های فضانوردی که فضانوردان شاتل فضایی و ایستگاه فضایی بین‌المللی در راه‌پیمایی‌های فضایی می‌پوشند، هر کدام یک کوله‌پشتی دارد. این کوله‌پشتی، علاوه بر تأمین اکسیژن مورد نیاز برای تنفس، به یک «بیسیم» برای صحبت کردن با یکدیگر و همچنین تماس با کنترل‌کننده‌های مأموریت مستقر در زمین نیز مجهز است.
- از جیب‌های لباس برای نگهداری وسایل و فهرست‌های کنترل استفاده می‌شود.
- لباس فضانوردی باید بتواند دماهای بسیار بالا - از گرمای سوزان ۱۲۰ تا سرمای استخوان سوز ۱۵۰ درجه سانتی‌گراد - را تحمل کند.
- کف کفش‌ها از لاستیک سیلیکونی تهیه می‌شود. بر خلاف لباس‌های اولیه نقره‌ای - جیوه‌ای که پوتین‌هایشان بند داشتند، پوتین‌های جدید به پارچه لباس متصل شده‌اند.
- بعدها از فن تولید پوتین‌های فضانوردی سبک‌وزن، در ارتقا و بهبود کیفیت کفش‌های ورزشی استفاده شد.
- روی زمین، عرق کردن بدن را خنک می‌کند، اما در لباس فضایی چنین نیست. به‌جای آن، فضانورد یک لایه زیرین (زیر جامه) می‌پوشد که لوله‌ای پلاستیکی به آن دوخته شده است. جریان آب خنک از طریق این لوله حرارت بدن را جذب و فضانورد را خنک می‌کند.

لباس فضانوردی

کلاه فضانوردی

کلاه ایمنی پوششی حیاتی برای حفظ امنیت افراد در اکتشافات و فعالیت‌های خطرناک است. کلاه‌های ایمنی را ابتدا از چرم می‌ساختند، ولی وقتی هوانوردها فعالیت‌های اکتشافی را در آسمان شروع کردند، کلاه‌های آن‌ها می‌باید از موادی محکم‌تر و سخت‌تر ساخته می‌شد.

اولین کلاه‌های فضانوردی در سال ۱۹۵۹ توسط «ناسا» ساخته شد. این کلاه‌ها شبیه کلاه‌هایی بودند که خلبان‌های نظامی بر سر می‌گذاشتند. بعدها فضانوردان به کلاه‌هایی با طراحی بهتر برای سفر به فضا مجهز شدند. عینک کلاه با طلاقاری خلاقانه‌ای پوشش داده شد تا چشم‌ها را از شعاع‌های کورکننده خورشیدی ایمن نگه دارد. جدیدترین کلاه‌های فضانوردی به نورافکن مجهزند تا فضانوردان در تاریکی نیز قادر به دیدن باشند. کلاه ایمنی که در سال ۱۹۶۳ طراحی شد، عملاً هرگز به فضا نرسید، اما الهام‌بخش نسل جدیدی از کلاه‌های ایمنی شد. این کلاه از فایبرگلاس با روکشی از ماده‌ای سخت به نام «رزین اپوکسی» ساخته و به شکل سر فضانوردان ریخته‌گری شده بود و مستقیماً به یقه لباس وصل می‌شد. یک عینک قابل بالا بردن از جنس «پلکسی کلاس» هم به آن وصل می‌شد. وقتی عینک را پایین و به حالت بسته در می‌آوردند، یک قفل لولایی آن را در جای خود محکم می‌کرد.

ویژگی‌های کلاه فضانوردی

● اولین کلاه‌های فضانوردی روی گردن چفت می‌شدند و مثل کلاه ایمنی موتورسواران، با چرخیدن سر فضانورد، کلاه نیز می‌چرخید. کلاه‌های بعدی بزرگ‌تر شدند و تاروی شانه پایین می‌آمدند، به شانه‌های لباس متصل می‌شدند و با حرکت سر فضانورد حرکت نمی‌کردند. این قطعه‌های شبیه هدفون محل استقرار تجهیزات مورد نیاز برای ارتباط رادیویی (بی‌سیم) بودند.

● کلاه‌های اولیه به صدابُز (میکروفون) و گوشی‌های جاسازی‌شده مجهز بودند و فضانوردان می‌توانستند با یکدیگر و با مسئولان مأموریت صحبت کنند. فضانوردان امروزی کلاهی مجهز به صدابُز (میکروفون) بر سر می‌گذارند که گوشی‌هایش داخل آن است. یک لوله شیردار برای آب آشامیدنی به کلاه نصب بود و فضانورد می‌توانست از طریق آن بدون برداشتن کلاه، آب بیاشامد.

● کلاه‌های اولیه فضانوردی طوری بود که وقتی فضانورد فعالیت شدید می‌کرد، بخار نفسش صفحه صورت آن را تار می‌کرد. در مدل‌های بعدی، برای شفاف نگه داشتن صفحه صورت، از جریان هوا و اسپری ضد مه استفاده شد.

● همچنین کلاه‌های فضانوردی طوری طراحی شدند تا به عینک‌های تیره برای محافظت از چشم‌ها در برابر نور خیره‌کننده خورشید مجهز شوند.

تعلیم و آموزش فضانوردان

فضانوردان قبل از مأموریت ماه‌ها تمرین می‌کنند.

آن‌ها تمام کارهایی را که باید در فضا انجام دهند، بارها و بارها تمرین می‌کنند تا بتوانند آن‌ها را کامل و بی‌نقص انجام دهند.

تعلیم زیر آب: فضانوردان برای هر مأموریت بیش از ۱۰۰ ساعت در یک استخر بسیار بزرگ در زیر آب تمرین می‌کنند. تمرین زیر آب شبیه بودن در فضا است.

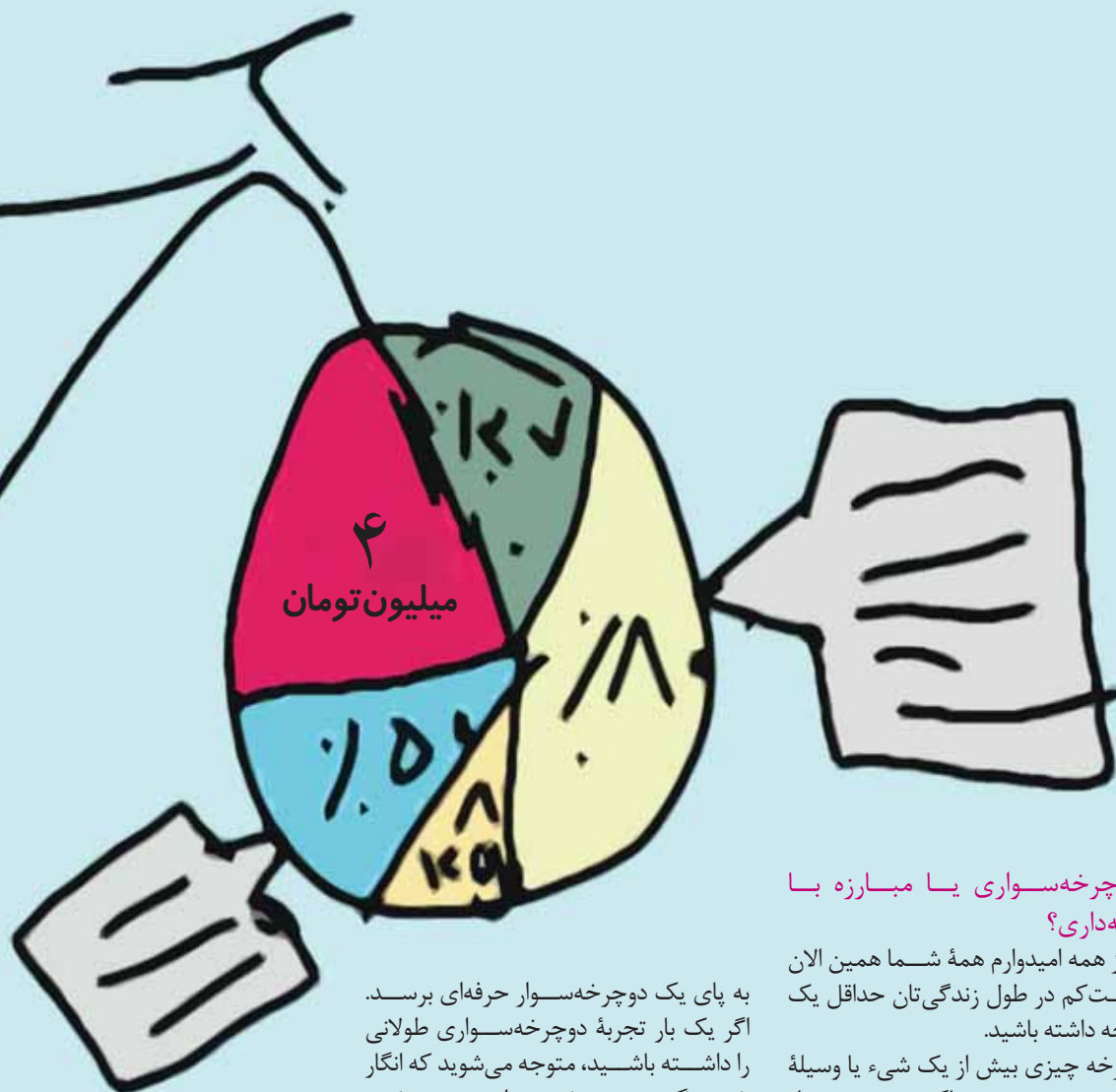
تمرین پرواز: از دهه ۱۹۶۰، «ناسا» برای تعلیم فضانوردان خلبان خود از جت‌های «T۳۸» استفاده می‌کند. هر خلبان ۱۵ ساعت در ماه تمرین پرواز می‌کند تا مهارت کاملی به دست آورد.

دنباله‌دار تهوع: فضانوردان در یک هواپیما با نام مستعار «ستاره دنباله‌دار تهوع»، حالت بی‌وزنی را تجربه می‌کنند. وقتی این هواپیما به پایین شیرجه می‌زند، افراد داخل آن به حالت معلق در هوا شناور می‌شوند.

* به دلیل اینکه دو سوم از مسافران دچار تهوع می‌شوند، به این نام خوانده می‌شود.

منبع: <https://www.nasa.gov>

دو چرخ و هزار سودا



۱. دو چرخه‌سواری یا مبارزه با سرمایه‌داری؟

اول از همه امیدوارم همه شما همین الان یا دست کم در طول زندگی‌تان حداقل یک دو چرخه داشته باشید.

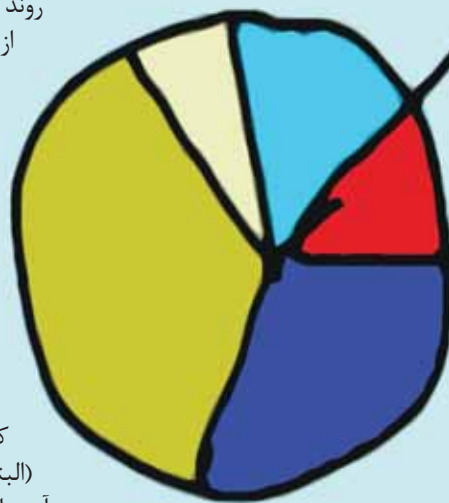
دو چرخه چیزی بیش از یک شیء یا وسیله نقلیه است. دو چرخه اگر دو چرخه‌سوار باشید، یک همراه است و گاهی یک دوست. جایث نمی‌گذارد، حتی وقتی خسته هستی. می‌گویند هیچ سریع‌ترین دونده یا سریع‌ترین اسکیت‌بازی نیست که

به پای یک دو چرخه‌سوار حرفه‌ای برسد. اگر یک بار تجربه دو چرخه‌سواری طولانی را داشته باشید، متوجه می‌شوید که انگار خستگی در دو چرخه‌سواری به سه بخش تقسیم می‌شود: اول انرژی داری و می‌روی. بعد خسته می‌شوی که اگر بنشیند دیگر ادامه‌دادن سخت است. اما مرحله سوم که اگر ناپستی و باز ادامه بدهی، انگار به مقام ارشد

دوچرخه‌رانی می‌رسی. به حالی می‌رسی که از خستگی عبور کرده‌ای و به یک شغف جدید که انرژی ملایمی را به تو تزریق می‌کند، دست پیدا می‌کنی. تعریف از خود نباشد من هم مدتی دوچرخه‌سوار همین خیابان‌های ماشین گرفته بوده‌ام.

۲. اقتصاد دوچرخه‌ای یا دوچرخه اقتصادی؟

جایی نوشته بود دوچرخه‌سوار برای اقتصاد (به خصوص اقتصاد سرمایه‌داری) مضر است. شما فکر کنید: دوچرخه‌سوار خودرو



که نمی‌خرد و وام خرید خودرو نمی‌خواهد، تعمیرگاه که نمی‌رود، پول بیمه که نمی‌دهد، کارواش لازم ندارد، هزینه جای پارک و پارکینگ هم نمی‌دهد. از طرف دیگر سلامت است و پول دوا و درمان کمتر می‌دهد و به پزشک خصوصی کمتر مراجعه می‌کند. در نگاه اول کشورهای زیادی از اینکه مردم دوچرخه‌سوار شوند، باید جلوگیری کنند. مثلاً راه‌های امن برای دوچرخه

نسازند، دوچرخه‌های بی‌کیفیت تولید کنند و از این کارها. اما چرا بیشتر کشورهای در حال توسعه به سمت ترویج دوچرخه و دوچرخه‌سواری پیش می‌روند؟ چون به این نتیجه رسیده‌اند که با دوچرخه‌سواری، مردم سالم‌تری خواهند داشت و برای یک کشور چه چیز بهتر از مردمی سالم که می‌توانند به کشورشان خدمت کنند؟

۳. تأثیر دوچرخه‌سواری

دانشمندان «دانشگاه ام‌آی‌تی» به این نتیجه رسیدند که در شهرهای شلوغ، وقتی با دوچرخه به سمت مقصد می‌روی، ۵۰ درصد زودتر از ماشین می‌رسی (البته این به طور میانگین است).

در اولین سالی که با دوچرخه به مدرسه یا محل کار و ورزش می‌روی، هشت کیلو از وزن‌تان کم خواهد شد. مدرسه‌ها در خیلی جاهای دنیا مدرسه‌رفتن با دوچرخه را تشویق می‌کنند، چون به این نتیجه رسیده‌اند که روند پیشرفت تحصیلی دانش‌آموزانی که از دوچرخه استفاده می‌کنند، خیلی خوب به نظر می‌رسد.

آمار میانگین جهانی در دنیا می‌گوید: شما اگر به مدت یک سال از خودروی شخصی استفاده کنید، نزدیک ۳۲۰ میلیون تومان باید خرجش کنید، ولی اگر تمام سال دوچرخه سوار شوید، خرجتان می‌شود ۴ میلیون تومان. حالا با این وضع خودتان حساب کنید چند چندیم با خودمان. (البته احتمالاً عددی که به تومان درآورده‌ایم، خیلی برای ما حقیقی نیستند، اما نسبت خودرو به دوچرخه درست خواهد بود.)

هفت کیلومتر دوچرخه راندن، هفت کیلوگرم از آلودگی هوای شهرها را کاهش می‌دهد.

اگر فقط یک نفر از هر ۱۰ نفر خودروسوار، در سال دوچرخه‌سوار شوند، ۲,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰ بشکه بنزین کمتر مصرف خواهد شد. هم شبیه رویاست و هم خیلی دور نیست. آن‌هایی که دوچرخه‌سوار هستند به طور

میانگین دو بار کمتر در سال مریض می‌شوند.

آمارها می‌گویند: آن‌هایی که دوچرخه‌سوارند، ۸۰ درصد کمتر از زیر کار، هدف‌ها و تلاش برای آرزوهایشان درمی‌روند.

دوچرخه‌سواران ۴ تا ۱۵ درصد بهره‌وری بیشتری دارند.

دوچرخه‌سواران ۲۷ درصد کمتر بدنشان دچار آسیب‌های فیزیکی می‌شود.

برعکس خودروها، دوچرخه تقریباً هیچ (۰) انتشاری از هیچ ماده‌ای ندارد.

با دوچرخه انگار کارت عضویت بهترین باشگاه بدن‌سازی را رایگان دریافت کرده‌اید.

اگر واقعاً می‌خواهید موفق بشوید، پس حتماً دوچرخه را دوست دارید ...





جدول محاسبه‌های سرانگشتی

۱. نخستین عدد اول کوچک‌تر از نوزده
۲. ۱۵ افقی به‌علاوه ۱۷۰
۳. ۲۱ افقی به‌علاوه هشتاد و هفت
۴. ۲۲ افقی به‌علاوه چهارده
۵. ۱۶ عمودی ضرب در سه
۸. چهار برابر ۲۸ افقی
۹. ۷ افقی به‌علاوه چهل
۱۱. ۹ عمودی منهای چهل و دو
۱۳. ۲۰ عمودی ضرب در ۲۵ افقی
۱۴. ۲۰ عمودی ضرب در سه
۱۶. ۲۵ افقی ضرب در پنج
۱۸. ۱۸ افقی منهای پنج
۱۹. ۱۰ افقی منهای هشت
۲۰. مجذور هفتمین عدد حسابی
۲۱. ۲۸ عمودی ضرب در یازده
۲۳. ۳۰ افقی منهای ۱۰۱
۲۴. ۲۷ افقی به‌علاوه چهل
۲۶. ۵ افقی به‌علاوه بیست و چهار
۲۸. ۵ عمودی تقسیم بر پنج

۱۴. ۱ عمودی به‌علاوه شصت و چهار
۳. ۱۶ عمودی ضرب در هفت
۵. ۲۵ افقی به‌علاوه بیست
۶. ۱ عمودی ضرب در ۴ عمودی
۷. ۲۴ افقی منهای بیست و سه
۹. ۸ عمودی تقسیم بر شش
۱۰. ۸ عمودی تقسیم بر چهار
۱۲. ۵ عمودی به‌علاوه ۱۸۸
۱۵. ۲۹ افقی به‌علاوه چهارده
۱۷. دو برابر ۹ افقی
۱۸. ۱۲ افقی به‌علاوه سی و چهار
۲۰. ۲۴ عمودی به‌علاوه ده
۲۲. نخستین عدد اول بعد از سی و یک
۲۴. ۸ عمودی تقسیم بر نه
۲۵. ۲۰ عمودی منهای نه
۲۷. دو برابر ۱ افقی
۲۸. ۱۳ عمودی تقسیم بر دوازده
۲۹. نخستین مجذور کامل سه رقمی
۳۰. ۶ افقی منهای سی و شش

	۱		۲		۳		۴	
۵			۶				۷	۸
		۹			۱۰	۱۱		
۱۲	۱۳			۱۴		۱۵	۱۶	
			۱۷					
۱۸		۱۹				۲۰		۲۱
		۲۲	۲۳		۲۴			
۲۵	۲۶		۲۷					۲۸
	۲۹				۳۰			

۷	۲		۶	۳	۹			
۲	۸	۸		۶	۲	۷		
۸	۴	۱		۲	۵	۶		
۳		۹	۰	۳		۴	۸	
۹	۶		۸	۶	۴		۵	
۹	۵	۵		۱	۴	۴		
	۱	۹	۱		۸	۹	۱	
	۳		۰	۰		۲	۴	

حل جدول شماره قبل

معماهای منطقی (پلیسی)

مسابقه اتومبیل رانی جایزه بزرگ، هر سال یک بار انجام می شود. امسال چهار راننده به نام های حسن، امین، ایلیا و علی در این مسابقه شرکت کردند و اول تا چهارم شدند. از سرنخ های داده شده، لقب هر راننده، رنگ ماشین و رتبه او را در مسابقه پیدا کنید.

سرنخ ها:

۱. لقب حسن، شاهین نیست. او راننده اتومبیل آبی یا سبز است.
۲. حسن سوم شد و جلوی ایلیا بود.
۳. یک اتومبیل قرمز در مسابقه شرکت داده شده بود.
۴. عقاب درست عقب امین بود که اتومبیل آبی را می راند.
۵. اتومبیل زرد را شهاب می راند که اول نشد.
۶. اتومبیل علی در سراسر مسیر مسابقه، از اتومبیل آبی بیر جلوتر بود.

روش های محاسبه های ذهنی

مجذور عددهایی که به ۵ ختم می شوند (دورقمی):

رقم ۵ را از عدد دورقمی حذف می کنیم. عدد مانده را در یکی بیشتر از خودش ضرب می کنیم. عدد حاصل از مرحله قبل را سمت چپ ۲۵ می گذاریم:

$$۱۵^2 \rightarrow ۱۵ \rightarrow ۱ \times ۲ = ۲ \rightarrow ۲۲۵$$

مثال:

$$۴۵^2 \rightarrow ۴ \times ۵ = ۲۰ \rightarrow ۲۰۲۵$$

پاسخ معماهای

منطقی (پلیسی) شماره قبل

زهره - شربت . فاطمه - آجیل
مریم - کیک . لیلا - سالاد سیب زمینی
الهه - مرغ . فریبا - سوپ
آلا - میوه

پاسخ معماها و

مسئله های جالب ریاضی
شماره قبل

عدد مورد نظر را a در نظر بگیرید:

$$\left(\frac{2a}{10}\right)^5 \times \frac{1}{343} = 100,000 \rightarrow a = 1515$$

معماها و مسئله های جالب ریاضی

۱. نادر و پسرش، همراه با احمد و پسرش به صید ماهی رفته اند. شمار ماهی های صید شده به وسیله نادر و پسرش با هم برابرند، اما شمار ماهی هایی که احمد صید کرده سه برابر تعداد ماهی های فرزندش است. آن ها در کل ۳۵ ماهی صید کرده اند. اگر نام پسر نادر محمود باشد، نام پسر احمد را بیابید.

۲. به جای علامت سؤال کدام یک از عددهای داده شده را قرار دهیم تا ارتباط ریاضی و منطقی بین عددها برقرار باشد؟
۴۸ و ۲۴ و ۲ و ۱۰ و ۴



پاسخ معماها و مسئله های

جالب ریاضی شماره قبل

با توجه به اطلاعات مسئله، سن مادر بر ۲ و ۳ بخش پذیر است. شرط دیگر هم این است که اگر از سن او یک عدد کم شود، مضربی از ۷ می شود. کوچک ترین عددی که می تواند این ویژگی ها را داشته باشد، ۳۶ است.



اعظم سبحانیان



وصیت نامه عمو

داستان تیم بعلاوه یک . لیلا دارابی

زنش گفت: «حالا بذار ارسال بشه بعد براش مراسم بگیر. تو که می‌دونی ما به‌خاطر خرید خونه قسط داریم هنوز.»
 - خانم اشتباهت همین جاست. وقتی اومد که فایده نداره. طرف تو خارج احتمالاً کلی پول و املاک داره. باید مردم ببینند من چشمم به مال دنیا نیست.
 این را گفت و رفت.

طبق خواسته آقای ایزدی همگی حسابی سرگرم تدارک مراسم عمومی مجرد او شدند. چون آقای ایزدی خیلی صریح اعلام کرد باید مراسم چیزی در شأن عمویش باشد. به‌خاطر همین هم رفت پیش مدیر شرکتش و یک وام چند روزه گرفت و قول داد ظرف چند روز آینده تسویه کند. از میوه‌های درجه یک مدل به مدل گرفته تا حلوا و آب‌میوه و کیک. تاج گل آن‌چنانی و چند بنر و نوبت‌گرفتن برای ختم در یک مسجد بزرگ. سفارش کرد یک نفر هم بیاید و مداحی کند و از خوبی‌های عمو بگوید تا حسابی اشک همه در بیاید. حتی فامیل‌هایی که تا آن موقع پایشان به خانه آقای ایزدی نرسیده بود، مثل مور و ملخ ریختند و آمدند برای تسلیت و یک ناهار آن‌چنانی هم خوردند.

بالاخره مراسم تمام شد. اولین سؤالی که هر روز بعد از آمدنش از سرکار همه از او می‌پرسیدند این بود: «خبری نشد؟»

یک ماه گذشت و تقریباً همه در ظاهر بی‌خیال ارثیه و وصیت‌نامه شدند، ولی توی دلشان بدجوری آشوب بود. زنش بالاخره طاقت نیاورد و گفت: «بابا به زنگ بزنی به دوستش بگو پس چی شد این وصیت‌نامه بارزش؟»
 آقای ایزدی از خدا خواسته سه روز تمام از صبح تا شب نشست پای تلفن. ولی تلفن تا وصل می‌شد، یک نفر به آلمانی چیزی می‌گفت و قطع می‌شد. بالاخره دو ماه بعد از فوت عمو از اداره پست زنگ زدند که ظاهراً مشکلی پیش آمده و خودتان

شخصاً بیایید تحویل بگیرید.
 آرش با تعجب گفت: «چرا اداره پست؟»

آقای ایزدی گفت: «خب باید بریم ببینیم چه خبره.»
 همه فوری لباس پوشیدند و به زور نشستند توی ماشین. چون طاقت نداشتند تا آمدن آقای ایزدی انتظار بکشند. حتی آرش که به‌خاطر درس و کنکور جایی نمی‌رفت، زودتر از همه نشست توی ماشین. آقای ایزدی با چشم‌های گرد شده

تلفن که زنگ خورد، آقای ایزدی گوشی را برداشت:
 - الو الو شما؟ آلمان؟ بله عمومی من هستند. ای دادا! چی شده؟ بیست روز پیش؟ خب چرا الان اطلاع دادید؟ آهان شماره منو گم کرده بودید. با این حرف همه اهالی خانه ایستادند جلوی او. آقای ایزدی گوشی را که گذاشت و گفت: «عموم فوت شده.»
 زنش یک لیوان آب آورد و داد دستش:
 - خدا رحمتش کنه. سی ساله ندیدید همدیگه رو.
 آقای ایزدی گفت: «خدا واقعاً رحمتش کنه. دوستش تلفن کرد. آخر سر گفت...»

- چی گفت؟

- یه وصیت‌نامه بارزش برام نوشته. دوستش گفت خیلی زود وصیت‌نامه رو می‌فرسته. فکرش رو بکن خانم، بین اون همه آدم، صاف اومده حاصل سی سال زندگی تو خارجش رو بخشیده به ما.
 شادی و آرش با هم گفتند: «بخشیده به ما؟»
 - بله.

آرش گفت: «همان عمویت که برای خاک‌سپاری عمو هم نیامد؟»
 آقای ایزدی سرش را به علامت تأیید تکان داد:
 - من که یه عمو و عمه بیشتر نداشتم.

ساعت از دوازده شب گذشته بود، ولی آقای ایزدی که خواب از سرش پریده بود، یکریز از خوبی‌های عمویش می‌گفت. اینکه مرد مهربانی بوده، تنها کسی بوده که عیدی‌های قلمبه به او می‌داده و خلاصه اینکه پیدا بوده متوفی، از همان دوران طفولیت هم مهر او را به دل داشته. همیشه فکرش خوب کار می‌کرده و کلی پول داشته. آن قدر گفت و گفت که توی ذهن آرش و شادی تصویری خوب از عمومی بابایشان شکل گرفت. زنش خمیازه کشید و گفت: «سی ساله من زن تو هستم، هیچ وقت ندیدم این همه تعریف کنی از عمو.»

آقای ایزدی گفت: «همین که می‌گن فامیل اگه گوشت هم رو بخورن، استخون هم رو دور نمی‌اندازن. چه مرد باوقاری!»
 تا صبح هیچ کسی درست نخوابید؛ مخصوصاً آرش که داغ کلاس‌های کنکور روی دلش مانده بود و مجبور بود خودخوان درس بخواند. به خودش می‌گفت: «حالا که عمومی بابا این همه دست‌ودل‌بازی به خرج داده، من چرا به آرزوهایم نرسیم؟ ثبت‌نام تو چند کلاس کنکور بیشتر از همه حال می‌ده.»

به خودش قول داد اگر سال دیگر در رشته دلخواهش قبول شد، هر روز برای عمومی بابا خیرات بدهد.

صبح قبل از اینکه آرش در مورد آرزوهایش به آقای ایزدی بگوید تا آن‌ها را گوشه ذهنش آماده داشته باشد، آقای ایزدی گفت: «باید مراسم باشکوه و ویژه‌ای برای عموم بگیریم. بالاخره زشته جلوی فامیل گوش به گوش بشه، بفهمند تمام ثروتش رو به من بخشیده.»



برگهٔ آچار
توی کارتن بود
و یک مجسمهٔ
فلزی کوچک یک
فرشته که چوب
نازکی توی دستش
بود. آرش گفت:
«این‌ها چیه؟!»

آقای ایزدی با دستی
لرزان برگه را گرفت توی
دستش و با صدای گرفته‌ای خواند:

«برادرزادهٔ عزیزم! من در طول زندگی‌ام کارهای بد زیادی
انجام دادم. وقتی دیدم به زودی باید دارفانی را وداع بگویم، با خودم گفتم
بہتر است اعتراف کنم شاید آموزیده شوم. لطف کن چیزهایی را که نوشتم
با دقت بخوان و تلاشت را برای این عمومی بدبخت دور از وطن انجام بده.
اگر خدا به من زن و فرزندی داده بود، این کار را بر دوش آن‌ها می‌گذاشتم.
ولی خب برادرزاده هم مثل بچهٔ آدم است، چه فرقی می‌کند.
می‌خواستم زنگ بزنم و تمام این‌ها را خودم بگویم، ولی متأسفانه
پول تلفن هم نداشتم و اینکه ترسیدم چیزی از قلم بیفتد.
وصیت‌نامه را نوشتم و دادم به تنها دوست ایرانی‌ام که توی پانسیون
با هم زندگی می‌کنیم. کمی حواس‌پرت است، ولی تنها کسی بود
که می‌توانستم روی او حساب کنم. راستی این مجسمهٔ کوچک را
از طرف من به همسرت هدیه کن. یک پیرزن اینجا قبل از مردن آن
را به من داد. گفت برایت شانس می‌آورد. امیدوارم که برای همسر
تو هم شانس بیاورد. قربانت عمومی بیمار و بدبخت دور از وطن تو.
و اما وصیتم:

اول از همه حلالیت گرفتن از خواهرم. اگر درست یادم باشد، چند وقت
پیش مُرد. بروید سر قبرش و التماسش کنید مرا ببخشد. تا زمانی که ایران
بودم کلی دردسر برایش درست کردم. جوری که طفلی حاضر نشد موقع
رفتن به فرودگاه بیاورد بدرقه و یادم است به من گفت: برو به جهنم.
دوم حلالیت گرفتن از پسرخاله‌ام. ماشینش را فروخت و پول آن را به من
قرض داد بروم خارج که بعد به او برگردانم که به او برگرداندم.»
هنوز کلی درخواست مانده بود که آقای ایزدی نتوانست ادامه بدهد و
از ماشین پیاده شد. زنش می‌زد توی سرش و تندتند آه می‌کشید. بچه‌ها
هم خشک شده بودند.

چند لحظه بعد آرش به خودش آمد. پیاده شد و از مغازهٔ سوپری آن
طرف خیابان، چند آب معدنی کوچک گرفت. آقای ایزدی که کلاهش
جوش آورده بود، آب معدنی را یکجا خالی کرد روی سرش. بعد هم نشست
توی ماشین و وصیت‌نامه را داد به آرش و گفت: «بخون ببینم دیگه چه
دسته‌گل‌هایی به آب داده.»

آرش که حسابی اوقاتش تلخ شده بود، نامه را گرفت سمت شادی. شادی
شروع کرد به خواندن تا رسید به بند آخر:
«... در آخر هم باید خودت مرا حلال کنی، چون این من بودم که
نگذاشتم با دختر مورد علاقه‌ات ازدواج کنی، چون تشخیص من و بابات
این بود که این ازدواج به صلاح تو نیست.»

اینجا بود که آقای ایزدی محکم زد روی ترمز و زنش با چشم‌های از
حقه درآمده خیره شد به او ...

گفت: «مگه بچه‌اید؟ پاشید پیاده شید ببینم. خب شاید وسیله‌ای هم همراه
وصیت‌نامه باشه.»

زنش با خنده گفت: «خب قراره بہت ارث برسه، قرار نیست که به کسی
چیزی بدی؟ یه اسنپ گرفتن هم کاری داره؟»
آقای ایزدی سرش را تکان داد و گفت: «داری کنایه می‌زنی؟»
زنش بیشتر خندید.

و این شد که چهار نفری رفتند جلوی ادارهٔ پست و همه با هم پیاده
شدند که آقای ایزدی گفت: «زشته والا، یکهو یه آشنایی ما رو می‌بینه. خب
بشینید تو ماشین تا بیام.»

زنش بی‌توجه به حرف او راه افتاد و رفت. دقیقاً سی‌وپنج دقیقه و بیست
ثانیه طول کشید تا هر دو از ادارهٔ پست بیرون آمدند. توی آن گرما زبان
آرش و شادی از تشنگی درآمده بود. چه نقشه‌ها تا آمدن بابا و مامانشان که
نکشیدند. آقای ایزدی و زنش با یک کارتن کوچک در دست نشستند توی
ماشین. آرش گفت: فقط همین؟»

شادی گفت: «وای خدای من! بدون شک دلارها رو به ردیف گذاشته
داخلش.»

و خودش را کشید جلو و دوباره با خوش حالی گفت: «از کجا معلوم شمش
طلا نباشه؟»

آرش زد توی پیشانی‌اش و به شادی گفت: «بی‌سواد! عمومی بابا تو کشور
آلمان بوده. اونجا هم اروپاست و پولش یورو. بعد هم پول و طلا رو که
این طوری پست نمی‌کنن. اصلاً این چه ارثیه‌یه که سر از ادارهٔ پست
درآورده؟! معمولاً برای این جور کارها وکیل می‌گیرند.»

آقای ایزدی کارتن را از زنش گرفت و آن را چسباند به سینه‌اش و
چشم‌هایش را بست. آرش گفت: «بابا داری چه کار می‌کنی؟ خب بازش
کن.»

- اول دارم براش فاتحه می‌خونم. بذاری از جلوی پست بریم اون طرف.
یکی می‌بینه زشته.

شادی گفت: «خیلی تشنه‌امونه!»

زنش پوزخند زد:

- امروز مهمون عمومی بابات هستیم. می‌ریم یه رستوران خوب، هر چی
دلت خواست نوشیدنی سفارش بده.

آقای ایزدی خندید و گفت: «خانم تو عمومی دست و دل باز منو
نمی‌شناسی، هی کنایه زن.»

بالاخره زیر درخت بزرگی ماشین را پارک کردند. آقای ایزدی
نوک کلید را کشید روی چسب کلفتی که به

همه جای کارتن کشیده شده بود و دقایقی
بعد در کارتن باز شد. قلب همه‌شان آمده
بود توی دهنشان. آقای ایزدی تا چند

لحظه ساکت شده بود و تکان
نمی‌خورد. زنش که یک‌جوری
شده بود و توی کارتن را نگاه
می‌کرد، گفت: «فکر کنم

سند خونه‌ای چیزی تو خارج
باشه.»

آقای ایزدی آهسته صداهای
نامفهومی از توی گلویش
بیرون می‌داد. فقط یک



وزن شعر

محمد کاظم کاظمی

شب‌های روشن، با موج دریا
و به همین ترتیب، می‌شود یک
مصراع دیگر هم برایش ساخت:
مردی نشسته، تنهای تنها
مصراع دوم هم همین قاعده را دارد و
با همین فرمان می‌شود یک شعر کامل
سرود.

پس این یک قانون مهم برای وزن
است. اینکه در کلام موزون، هجاهای
یک حرفی و دوحرفی که به آن‌ها هجای
کوتاه و بلند می‌گوییم، ترتیب خاصی
دارند. حالا ممکن است در یک وزن،
بخش‌های دوحرفی و یک حرفی یک
در میان باشند. یا ممکن است دو تا در
میان باشند؛ مثلاً در این شعر:

غمش در نهان خانه دل نشیند

به نازی که لیلی به محمل نشیند

آیا دیده‌اید که آوازخوانان تربت جام
این شعر را می‌خوانند و بعد عبارت
«نواپی، نواپی، نواپی، نواپی» را تکرار
می‌کنند؟ چون این وزن دقیقاً معادل
همین «نواپی نواپی...» است. حالا
نواپی را بخش کنیم. «ن - وا - پی»
یک بخش یک حرفی و دو بخش
دوحرفی دارد. جالب است که همه
شاهنامه فردوسی هم همین نظم را
دارد.

خب ما اساس وزن را فهمیدیم، اما
هنوز مثل کسی هستیم که اساس
علم دینامیک را می‌داند و از او انتظار
نمی‌رود که بتواند دوچرخه‌سواری
کند. چرا؟ چون سرودن شعر هم مثل
دوچرخه‌سواری یک مهارت است. این
مهارت هم به دست نمی‌آید مگر با
تمرین و جابه‌جا کردن کلمه‌ها در
جمله.

مثلاً من می‌خواهم بگویم که «من
به زاهد از درد محبت نگفتم» و این را
در همان وزن «نواپی نواپی» دربیآورم.
خب در اینجا «محبت» خودش معادل
«نواپی» است. «نگفتم» هم همین
طور. «به زاهد» هم همین‌طور. پس
سه تایش درست شد. برای چهارمی
هم اگر «از درد» را به صورت «ز درد»
بگویم مشکل حل می‌شود. کلمه «من»
را هم برمی‌دارم؛ بفرما:

همان آهنگ درونی کلمه‌ها در شعر
سپید، از طرفی در تشدید تأثیر عاطفی
کلام مؤثر است و از طرف دیگر امکان
حفظ کردن کلام و ماندگاری آن را در
ذهن بیشتر می‌کند. شاید به همین
سبب، بسیاری از چیزهایی که کودکان
در زبان یاد می‌گیرند، حتی متن‌های
درسی آنان، غالباً موزون و ترانه‌وار است.
حتی بعضی از متن‌های آموزشی ما در
قدیم موزون بوده‌اند؛ مثل شعرهایی
که به کمک آن‌ها قواعد دستور زبان
فارسی و عربی آموزش داده می‌شدند.
از این گذشته، آثاری که در قالب
موسیقی ارائه می‌شوند نیز معمولاً وزن
دارند. وزن شعر چنان که خواهیم دید
یک پیوند جادویی با موسیقی دارد.

اما برای پاسخ به بخش دوم پرسش
باید ببینیم که وزن کجای کلام ایجاد
می‌شود. ما از کلاس‌های ابتدایی بلدیم
که کلمه‌ها را بخش‌بخش کنیم. مثلاً
عبارت «شب‌های روشن» این طور
بخش‌بخش می‌شود: «شب - ها - ی
- رو - شن».

حالا عبارت «با موج دریا» را هم
بخش‌بخش می‌کنیم: «با - مو - ج -
در - یا». می‌بینید که اینجا هم پنج
بخش داریم. قسمت جالب این است
که در هر دو مورد، آن بخش وسطی یا
سوم، یک حرفی است و بقیه دوحرفی
هستند. این دو عبارت وزن دارند و
می‌توانند یک مصراع شعر را بسازند:

وزن یکی از جلوه‌های مهم شعر است.
از قدیم، شعر فارسی با وزن و قافیه
همراه بوده است و در عصر حاضر هم که
قالب‌های جدیدی مثل «شعر نیمایی»
و «شعر سپید» به میان آمده‌اند، وزن به
کلی به کنار گذاشته نشده است. شعر
نیمایی نیز وزن دارد، اما مصراع‌هایش
کوتاه و بلندند. شعر سپید یا شعر آزاد
نیز از نوعی آهنگ درونی در کلمات
بهره می‌برد.

نه تنها شعر، که بعضی از متون نثر ما
نیز از نوعی آهنگ و وزن برخوردارند.
در نثر «گلستان»، «تاریخ بیهقی» و
بعضی نثرهای صوفیانه، حتی گاهی
سطرهایی موزون می‌شود یافت، مثل
جمله «به صحرا شدم، عشق باریده
بود» از «تذکره الاولیا»ی عطار.

با این همه آنچه ما به نام «وزن»
عروضی می‌شناسیم، بیشتر در
شعرهای کهن ما دیده می‌شود؛
شعرهایی که امروز با عنوان قالب‌های
کلاسیک معروف‌اند، مثل غزل، قصیده،
مثنوی و...

حالا پرسش این است که وزن در
کلام چه اثری دارد و اگر ما بخواهیم
شعر موزون کار کنیم و بر وزن تسلط
کافی نداشته باشیم، باید چه کار کنیم؟
پاسخ به بخش اول پرسش مفصل
است. وزن در شعر کلاسیک یا حتی

کجایید / معشوق همین جاست، بیایید،
بیایید» از مولانا را می‌توانید با آهنگ
«تو ماهی و من ماهی این برکه کاشی»
بخوانید. چون این‌ها در یک وزن
هستند. ولی محال است که بتوانید
مصرع «بنمای رخ که باغ و گلستانم
آرزوست» را با این آهنگ بخوانید؛ چون
وزن آن فرق دارد.

پس شعرهایی که در یک وزن‌اند، با
یک آهنگ و ریتم یا ملودی، خوانده
می‌شوند. و اگر شعری گفتیم که بعضی
از مصراع‌هایش با یک آهنگ خوانده
می‌شد ولی بعضی دیگر نمی‌شد، معلوم
است که وزن آن مصراع‌ها درست
نیست. بیایید امتحان کنیم. این شعر را
در جایی خلوت و با صدای بلند بخوانید:
تو ماهی و من ماهی این برکه کاشی
اندوه بزرگی است، زمانی که نباشی
ای ماه بلندم، دستم به تو نمی‌رسد
اندوه بزرگی است، چه باشی، چه
نباشی

چه شد؟ مصرع «ای ماه بلندم دستم
به تو نمی‌رسد» قابل خواندن نیست؟
بله چون من کلماتش را جابه‌جا کرده‌ام
و وزن آن را به هم زده‌ام. حالا این اصلی
را امتحان کنید:

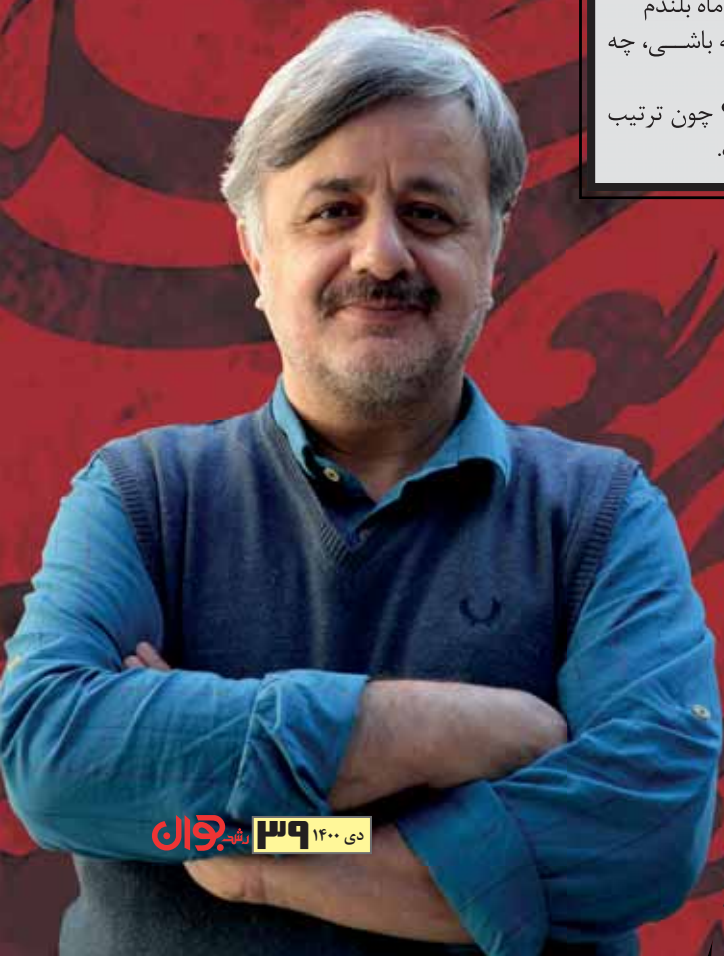
هرگز به تو دستم نرسد ماه بلندم
اندوه بزرگی است، چه باشی، چه
نباشی
حالا درست شد. چرا؟ چون ترتیب
هجاها در آن درست است.

به زاهد - ز درد - محبت - نگفتم
نوایی - نوایی - نوایی - نوایی
حالا این‌ها را می‌شود جابه‌جا هم کرد،
چون مساوی هم هستند. و این می‌شود
یک مصرع شعر بیدل:

به زاهد نگفتم ز درد محبت
حالا مصرع دوم چه می‌شود؟ اینجا
کمی سخت است. می‌خواهم بگویم:
«که او آنچه را من دیده بودم نشنیده
بود». اینجا دیگر چهار کلمه مساوی
نداریم که کنار هم بگذاریم. بعضی
کوتاه‌ترند و بعضی بلندتر. ولی خوب
می‌شود کاری کرد که این‌ها به این
ترتیب کنار هم قرار بگیرند.
که نشنیده بود آنچه من دیده بودم
این هم در عمل همان است؛ ببینید:
«که نشنی - ده بود آن - چه من دی
- ده بودم»

باز هم چهار تا «نوایی» داریم ولو با
شکستن کلمه‌ها و توی هم رفتن آن‌ها.
البته این ترکیب کمی سخت است.
دست‌کم به راحتی آن مصرع اول
نیست. ولی دوچرخه‌سوار هم اول مسیر
صاف را تمرین می‌کند، بعد دور می‌زند،
بعد کم‌کم با یک دست و بدون دست و
ایستاده روی زین، حرکتهای نمایشی
انجام می‌دهد. اصل این است که این
مهارت را باید کم‌کم و به همین شکل
به دست آورد.

اما یک قانون طلایی دیگر هم داریم
که خیلی کمک می‌کند. وقتی خواستید
شعری با این وزن «نوایی» بگویید، باید
همه مصراع‌هایش را به آهنگ همین
«نوایی» بشود خواند. اگر می‌شود
بخوانید، وزن درست است. الان شما
اگر شعر «به زاهد نگفتم ز درد محبت»
را به آهنگ نوایی بخوانید، کاملاً درست
می‌شود. ولی «من به زاهد از درد محبت
نگفتم» را محال است بتوانید با آهنگ
نوایی بخوانید. می‌توانید امتحان کنید.
یک مثال دیگر: شما همه سطرهای
شعر «ای قوم به حج رفته کجایید،





کبرا بابایی

«قلمستون در این شماره مجازی وار چمدان سفرش را بسته و میهمان شاعران خوش ذوق مرکز فرهنگی هنری شماره ۱ اردبیل شده است. دوستانی که هم خوب شعر می گویند و هم خوب درباره شعرهای دوستان دیگرشان در کنار هم نظر می دهند. این شما و این هم دوستان شاعر ما.

توفان زده

از خلوت و تنهایی قلبم گله دارم
یک عشق فرو ریخته باطله دارم

من قایق توفان زده ای در کف آب و
از رفتن تو خاطره در اسکله دارم

کوچ از تو و چشمانت و لبخندت و اکنون
اندازه یک عمر ز خود فاصله دارم

بر قاب دلم گرد و غبار غم و حالا
یک سایه آواره و بی حوصله دارم

پروانه شدی رفتی و در عمق دلم من
یک کودک جان داده در زلزله دارم
فاطمه یقینی، ۱۹ ساله، اردبیل

فاطمه شیخی (۱۵ ساله): «توفان زده»
عنوانی خیلی خوب برای این شعر است. شعر تمام زیبایی های لازم را دارد. در زمینه موسیقی و ریتم هم قدرتمند است. ردیف دارد و قافیه ها در شعر چشمک می زنند: گله، اسکله، باطله، حوصله و زلزله. شاعر تصویرهای زیبایی را کنار هم چیده است و تشخیص های شعر خیلی شاعرانه اند.
یاسمین انتظاری (۱۶ ساله): شعر
با زبانی ساده و روان سروده شده است و بسیار بر دل می نشیند. خیلی خیال انگیز و زیباست و به نظر من زبانی قوی دارد. کلمات به درستی در جای خود قرار گرفته اند تا تصویر شعر را نمایان کنند. تشبیه ها و تناسب های شعر بسیار زیبا هستند.

کبرا بابایی: فاطمه عزیز غزل قدرتمند و تأثیر گذاری سروده است. لحن و حال و هوای شعر در این اثر به خوبی احساس شاعر را به مخاطب منتقل می کند. در این شعر فاطمه از کلمه هایی استفاده کرده است که بار عاطفی خاص دارند؛ مثل عشق، فرو ریخته، توفان زده، خاطره، کوچ، فاصله، گرد و غبار غم، سایه آواره، بی حوصله، جان داده و زلزله. همه این کلمه ها بار عاطفی اندوه را به ما منتقل می کنند. پس روش اصلی فاطمه برای انتقال احساس، استفاده از کلمه هایی است که بار عاطفی خاص دارند.
در کنار این شگرد، فاطمه کلمه ها را با دقت و هوش در کنار هم چیده است و آن ها به نوعی معنای یکدیگر را کامل می کنند. از هم جدا افتاده و رها نیستند و همه با هم روی انتقال بار عاطفی شعر به مخاطب مؤثرند.

جسارت و توانایی فاطمه در انتخاب قافیه هم شایسته تحسین است. قافیه ای که او انتخاب کرده، تا اندازه ای سخت است. تعداد کلمه های هم قافیه کم اند. در عین حال این قافیه تا حدی تکراری است و پیش از این بعضی از شاعران از آن استفاده کرده اند. همین نکته باعث می شود آوردن مضامین تازه تا اندازه ای دشوار باشد. اما باید قبول کرد که فاطمه از عهده این کار برآمده است. حتی در بعضی از بیت ها، مثل بیت آخر، ما با قافیه غافل گیر می شویم. اما یک نکته مهم هم هست که خوب است فاطمه به آن فکر کند. وقتی ما شعر موزون می گوئیم، انگار ظرفی داریم که

بر اساس ظرفیتش باید از کلمه ها پر شود. لازم است این کلمه ها با وسواس انتخاب شوند تا علاوه بر کلیت شعر و فضای عاطفی آن، در خود جمله هم جایگاه محکمی داشته باشند. هم احساس را بیان و هم معنا را کامل کنند. در شعر فاطمه بعضی از کلمه ها بار عاطفی خوبی دارند، اما جایگاهشان در جمله خیلی محکم نیست: از خلوت و تنهایی قلبم گله دارم. اگر این جمله را بخش بخش بررسی کنیم می شود: ۱. از خلوت قلبم گله دارم. ۲. از تنهایی قلبم گله دارم. خوب از تنهایی گله داشتن قابل فهم است. اما از خلوت گله داشتن مفهوم نیست! آیا منظور شاعر خلوت بودن است؟ پس شاعر به خاطر وزن دچار ضعف تألیف شده و نتوانسته است منظورش را کامل و خوب بیان کند.

در بیت دوم شاعر از قایق حرف می زند و کار قایق رفتن است. شاید اگر می شد «از رفتن خود خاطره در اسکله دارم» به منطق شاعرانه اثر بیشتر می آمد. به خصوص که در بیت بعدی شاعر از کوچ خودش حرف می زند و البته اگر از حشوی که ضمیر «ت» ایجاد کرده است بگذریم، می شود گفت بیتی قدرتمند است.
حشو در بیت های دیگری هم دیده می شود. مثل «اکنون» در همین بیت، «حالا» در بیت چهارم، «من» در بیت پنجم و «یک» در بیت های چهارم که اگر این مشکل هم رفع شود، با شعری بسیار قوی روبه رو می شویم. برای دوست خوبم فاطمه خانم یقینی موفقیت های بسیار آرزو می کنم.

● مجله رشد جوان که کلاً به شما تعلق دارد، اما این بخش دیگر شور به شما تعلق داشتن را در آورده و یک باره هر چه را شما برای ما بفرستید، می خواند، پاسخ می دهد و چاپ می کند. شاید برایتان این سوال پیش بیاید که کجا بفرستید؟ آن قدر که راه ارتباطی داریم.

این از رایانامه مان: barresiasar@roshdmag.ir

این هم از تلفن مان: ۰۲۱-۸۸۳۰۵۷۷۲-۲۶۸، این هم از آدرس و صندوق پستی مان: تهران - خیابان ایرانشهر شمالی - ساختمان شماره ۴ آموزش و پرورش (شهید سلیمی) شماره ۲۶۸ - دفتر انتشارات و فناوری آموزشی / صندوق پستی ۱۵۸۵۷/۶۵۶۷. با فرستادن آثار، پیشنهادها، حرف ها و درد دل هایتان، هم خودتان سبک می شوید، هم آثارتان بررسی شده و چاپ می شوند و سایر دوستانان هم می توانند آن ها را بخوانند.

بهار در خانه

این سقف خانه ما
مانند آسمان است
آن تک چراغ روشن
خورشید خانه مان است

گل های روی دیوار
چون باغ در بهاران
هر لحظه عطر خوبی
از سوی باغ و بستان

دشتی است پر شکوفه
این فرش پر گل ما
آواز شاد خانه
آن خنده های زیبا

نقاشی ام چه زیباست
دنیای هفت رنگ است
انگار یک کبوتر
مهمان قلب تنگ است

صد شعر می نویسم
در زیر سقف خانه
می بارد اشک شعرم
دل می زند جوانه

اسما عالی، ۱۵ ساله، اردبیل

پرنیا عالمی (۱۷ ساله): این شعر در عین سادگی سرشار از احساس و تشبیه های پاک و عمیق است. شعر از وزن زیبایی برخوردار است و قافیه ها و کلمه های متناسبی که در شعر وجود دارند، چشم را نوازش می دهند.

یاسمین انتظاری (۱۶ ساله): شعر اسما جان بسیار زیبا، ساده و روان است. آرایه ای که در شعرش بیشتر به چشم می خورد، «تشبیه» است. همچنین واج آرایی در کلماتی مثل فرش، شکوفه، شاد و ... به زیبایی شعر افزوده است. شروع و پایان شعر هم قدرتمند است.

نرگس دانش (۱۵ ساله): شعر در عین سادگی، زیبایی و جذابیت خود را حفظ کرده و کلمه های ساده آن مانع شکوفا شدن ذوق شعری شاعر نشده است. در بند چهارم، من منظور شاعر را از «قلب تنگ» متوجه نشدم! قلب تنگ اشاره به دل تنگی قلب دارد

یا کوچک بودن قلب؟

فاطمه شیخی (۱۵ ساله): این شعر از عنوان بسیار زیبایی برخوردار است. کلمه هایی که در کنار هم قرار گرفته اند، تناسب ایجاد کرده اند: در قسمت اول: سقف و چراغ و خانه، در قسمت دوم: گل و باغ و عطر و بستان، و ... شعر بهار در خانه بسیار دل نشین و زیباست، فقط کلمه سقف دو بار و کلمه خانه چهار بار تکرار شده است که ای کاش این شعر دل نشین تکرار بی دلیل نداشت. در این صورت زیباتر می شد.

کبریا بابایی: اسما جان چه خوب شعرش را در قالب چهارپاره سروده است. ویژگی های خوب در اثر او کم نیستند. اینجا به عنوان یکی از نکات مثبت می توانم از تخیلش بگویم. او با مقایسه «یک جزء» با «کل»، یعنی «خانه» با «جهان» توانسته است به فضای محدودی به نام خانه وسعت بدهد. همچنین زیبایی های فضا را با تخیل و عاطفه گره بزند و هنرمندانه از اغراق استفاده کند و آن را هم سنگ و هم تراز با زیبایی های طبیعت به شمار بیاورد. این عالی است.

او در تشبیه ها هم هوشمندانه عمل کرده است. سقف و آسمان، چراغ و خورشید، گل های دیوار و باغ بهاری، فرش و دشت پر

شکوفه ... در عین سادگی، خیالی باورپذیر و قابل لمس را به ذهن ما می آورند. تنها دو نکته وجود دارد که بد نیست اسما به آن ها توجه کند:

۱. انسجام: در سه ونیم بند ابتدای شعر ما از زیبایی ها و شادی ها می شنویم. اما در یک ونیم بند پایانی ناگهان حرف از دل تنگی و اشک می شود. در حالی که زمینه چینی لازم برای این مفهوم و حس انجام نشده است. در کنار این همه زیبایی چرا شاعر دل تنگ است؟ یا چرا اشک شعر می ریزد؟

ما ناگهان از فضایی شاد به فضایی غمگین پرتاب می شویم و این غافلگیری به سود شعر نیست. چون ساختار و انسجام شعر را از لحاظ معنا و احساس دچار مشکل می کند.

۲. زبان: قطعاً تسلط دوست ما روی وزن شعر بسیار قابل توجه است، اما باید روی زبان شعر و هماهنگ کردن آن با وزن بیشتر کار کند. بعضی کلمه ها در شعر برای پر کردن وزن آمده اند. مثل «این» و «آن» که چند جا تکرار شده اند. گاهی به خاطر وزن کلمه ها خودشان را به شعر تحمیل کرده اند. مثل بند چهارم که درستش «دل تنگ» است، اما «قلب تنگ» نوشته شده تا وزن صدمه نیند. البته نرگس عزیز هم به نوعی به این نکته اشاره کرد. بعضی وقت ها لازم است شاعر روی یک مصراع چندین و چند بار کار کند تا زبان شسته رفته تر و بی مشکل از آب دربیاید. دوست خوبم اسما جان، در سرودن شعرهای عالی موفق باشی.

می بارد اشک شرم

اسماعیل امینی

وقتی می‌گوییم «تصویر در شعر»، شاید بلافاصله به نظرمان برسد که می‌خواهیم در شعر با توصیف دقیق اشیاء، منظره‌ها و انسان‌ها، در ذهن خواننده شعر تصویری از مشاهده‌های خود را بازآفرینی کنیم. این البته یکی از روش‌های تصویرگری در شعر است. مثلاً این سطر از شعر «آرش کمانگیر» از سیاوش کسرای:

سر برون آوردن گل از درون برف
برای تصویرگری در شعر، می‌توانیم از تمرین با کلمه‌ها شروع کنیم:

● به ساختمان کلمه‌ها دقت کنید و ببینید چه جزئیاتی به‌خاطر تکرار و عادت، در نگاه اول دیده نمی‌شوند: (سنگین - سنگ)، (صورتی - صورت)، (مشکی - مشک)، (پنجه - پنج)، (دسته - دست)، (شیرین - شیر)، (آبی - آب) و (پرواز - پر باز).

● برخی از حالت‌ها و صفت‌های محیط پیرامون را تصور کنیم و بکوشیم بدون مستقیم‌گویی آن حالت را تجسم و بیان کنیم؛ چیزهایی مانند: سکوت، سرما، زیبایی، تاریکی، ازدحام، توفان و سایه.

● وقتی شعری می‌خوانیم، از کلمه‌ها، ترکیب‌ها و جمله‌های آن سرسری نگذریم. با حوصله و تأمل، از روی زبان و کلمه‌های شعر، تصویری را که در ذهنمان نقش می‌بندد، تجسم کنیم تا لذت شعر را درک کنیم. این بیت از قیصر امین‌پور را بخوانید و تصویر آن را در ذهنتان تجسم کنید:

بی‌تابم آن‌چنان که درختان برای باد
یا کودکان خفته به گهواره تاب را

«تصویر در شعر» می‌خواهد توجه ما را به توانایی‌ها و زیبایی‌های زبان جلب کند و از این راه ما را به کشف زیبایی‌های جهان برانگیزد؛ کشف بسیاری از چیزهایی که به‌خاطر عادت و تکرار، آن‌ها را نمی‌بینیم و لذت کشف و تماشای آن‌ها را از دست می‌دهیم.

بعد از تو

افسانه‌غیاث‌وند

بزرگ بود
آن قدر که از جهالت آشکار قبیله درگذشت
اگر نه عقوبت
زنان قبیله را می‌سوخت
- گمت کردند
و کجای جهان تو را در برگرفت
جغرافیای باطلی است
که در جست‌وجوی تو ورق می‌خورد
کجا جهان را در بر گرفته‌ای
و چگونه با نبودنت
برای ابد
غریب
مجهول
و زنده‌به‌گور نباشیم
ما
کجای زمان به هم می‌رسیم
تا با تو
از اندوه زن بودن بعد از تو بگوییم
عقوبتی که حتی مردان زمین را دچار کرده است

شعر افغانستان

دو کبوتر همراه

عاطفه جعفری

دو کبوتر که بین راه همیم
زیر یک سقف، در پناه همیم
آسمان سقف خانه من و توست
گرم دیدار روی ماه همیم
ماهی سرخ حوض کوچک هم
شب به شب غرقه نگاه همیم
قرص خورشید، سهمان کافی ست
ما پذیرای هر پگاه همیم
در بهشت حیاط خلوت خویش
میوه شاخه گناه همیم
من تو را می نویسم و تو مرا
ما غزل های دل بخواه همیم
صورت غم نیست در دل ما
ما هر آینه محو آه همیم
با همیم و خیالمان تخت است
دیر سالی ست تکیه گاه همیم
گر جهان فتنه گر جهان جنگ است
زیر یک سقف در پناه همیم



برای شنیدن شعر اسکن کنید

شب هزاران چشم دارد

شعر از: فرانسیس ویلیام بوردیلون
ترجمه: مهدی مرادی

Francis William Bourdillon

The Night Has A Thousand Eyes

The night has a thousand eyes,
And the day but one;
Yet the light of the bright world dies
With the dying sun.

The mind has a thousand eyes,
And the heart but one:
Yet the light of a whole life dies
When love is done.

شب هزاران چشم دارد

شب هزاران چشم دارد
و روز، تنها یکی؛
با این همه
خورشید اگر بمیرد
نور جهان روشن خواهد مرد

اندیشه هزاران چشم دارد
و قلب، تنها یکی؛
اما
عشق اگر بمیرد
سراسر زندگی تاریک خواهد شد

شوخی فیزیکی

جاذبه را روباه زودتر از نیوتن کشف کرد؟



مهدی فرج‌اللهی

کرد که جهان علم را تحت تأثیر قرار داد. بخشی از مقاله زاغ را در ادامه می‌خوانیم:

مارکی قالب پنیری دید

به دهان برگرفت و زود خزید

بعد از آن هم لمید و آن را خورد

قصه را این چنین به پایان برد

کوسه‌ای قالب پنیری دید

به دهان برگرفت و زود سُرید

غوطه‌ور گشته بود و آن را خورد

قصه را این چنین به پایان برد

پشهای قالب پنیری دید

نیش خود در پنیر کرد و مکید

با مکیدن نشست و آن را خورد

قصه را این چنین به پایان برد

آدمی قالب پنیری دید

از همان جا که دیده بود خرید

پشت میزش نشست و آن را خورد

قصه را این چنین به پایان برد

و اما می‌رسیم به عشق افسانه‌ای جری به پنیر و تقابل وی با تام:

موشکی قالب پنیری دید

گره‌ای سر رسید و آن را خورد

در مطلب دیگری برایتان افشا می‌کنیم که چگونه زاغ نظریه نسبیت را زودتر از اینشتین کشف کرد و چرا این کشف را مطرح نکرد؟

به اعتبار داستان زاغ و روباه و پنیر، روباه زودتر از نیوتن جاذبه را کشف کرد. اما چون فروتن بود و به جای شهرتش بیشتر به کاربردش فکر می‌کرد، هر سال در کتاب درسی می‌رفت سراغ زاغ بیچاره و پنیرش را دودر می‌کرد. یادتان که هست؟ چه سری چه دمی عجب پایی و تشویق وی به خواندن آواز و باز شدن دهان زاغ و سپردن بقیه کار به قانون جاذبه.

زاغ قصه ما که از نوادگان همان زاغ بود، به مدرسه رفت و با آموخته‌های جناب نیوتن درخصوص جاذبه آشنا شد. مواد به نسبت جرم خود و فاصله‌ای که از هم دارند به هم نیرو وارد می‌کنند. به زبان ساده‌تر:

$$F = G \frac{m_1 m_2}{r^2}$$

برای همین، زاغ تحصیل کرده کلاً روباه را از قصه حذف کرد و داستان را به صورت خلاصه این گونه بازنویسی کرد:

زاغکی قالب پنیری دید

به دهان برگرفت و زود پرید

بعد از آن هم نشست و آن را خورد

قصه را این چنین به پایان برد

از این ماجرا نتیجه می‌گیریم که اگر دانش بیاموزیم و پینوکیو نباشیم، گیر هیچ روباه مکار و گربه‌نرهای نمی‌افتیم. البته داستان زاغ ما به اینجا ختم نمی‌شود. وی در آزمایشگاه فیزیک شروع به تحقیق کرد و از حیوان‌ها و انسان‌ها برای خوردن پنیر دعوت کرد. بعد نتایج تحقیقاتش را در قالب مقاله‌ای منتشر



برای شنیدن شوخی فیزیکی اسکن کنید

چشمه‌های رنگی



زهره کریمی



تماشای چشمه‌های رنگی باداب سورت

یکی از زیباترین جاذبه‌های طبیعی مازندران «چشمه‌های رنگی باداب سورت» است که در جنوب شهر «ساری»، حد فاصل روستاهای «اروست» و «مال خواست» واقع شده‌اند. از شمال به ارتفاعات و تپه‌های پوشیده از جنگل‌هایی با درختان سوزنی‌برگ، از شرق به ارتفاعات پوشیده از درختچه‌ها و گیاهان بوته‌ای، و از غرب به روستای اروست می‌رسند.

از نظر معنای لغوی، باداب «آب گازدار» و سورت «شدت اثر» است. این چشمه‌ها دومین اثر طبیعی ملی ایران هستند که بعد از کوه دماوند به ثبت جهانی رسیده‌اند. چشمه‌های باداب سورت، بعد از «چشمه پاموک کاله» ترکیه، دومین چشمه آب شور در جهان هستند. باداب سورت‌ها مجموعه‌ای از چشمه‌های پلکانی با آب‌های رنگی گوناگون‌اند که از دل زمین با فاصله کمی از هم می‌جوشند. این چشمه‌ها در رنگ‌های سیاه، قرمز، زرد، نارنجی و سبزی دیده می‌شوند و البته نه تنها در رنگ، بلکه در مزه و طعم هم با یکدیگر متفاوت‌اند.

شاید با خود بگویید چطور این پلکان‌ها شکل می‌گیرند؟ خیلی ساده است: آب‌های معدنی راهی طولانی را طی می‌کنند و از اعماق سنگ‌های سخت راه خودشان را به روی زمین باز می‌کنند. باد آب‌ها را به این طرف و آن طرف حرکت می‌دهد و در همین بین خورشید داغ، آب را تبخیر می‌کند و مواد معدنی مانند ردپایی از آب‌ها به جا می‌مانند. پلکانی‌بودن این چشمه‌ها که باعث زیبایی خاصی شده، به دلیل املاح موجود در آب و رسوبات متفاوت است. همین املاح موجود در آب چشمه باعث شده‌اند هر جا که گوگرد داخل آب باشد، رنگش زرد شود، مس رنگ آب را قرمز و آهن آن را سیاه کند. نمک و آهک نیز رنگ چشمه‌ها را به سفیدی می‌کشاند. سنگ‌های تراورتنی بستر این چشمه‌ها را تشکیل می‌دهند. تراورتن نوعی سنگ آهک از دسته سنگ‌های رسوبی است که از رسوبات چشمه‌های آب گرم به جای می‌ماند.

در قسمتی از باداب سورت که پرآب‌تر است، حوضچه‌ای با قطر حدود ۱۵ متر و عمق نسبتاً زیاد شکل گرفته است که آب خیلی شوری دارد و در اطراف آن رسوبات سیاه‌رنگی دیده می‌شود. می‌گویند آب این چشمه برای درمان دردهای کمر و پا، امراض پوستی و روماتیسمی و میگرن کارایی دارد. این دریاچه به دلیل دارا بودن املاح و مواد معدنی و نمک فراوان در زمستان یخ نمی‌زند و هیچ جانداري هم در آن زیست نمی‌کند.

نزدیک چشمه‌ها هرگز نباید روی سنگ‌ها راه بروید، چون به دلیل رفت‌وآمد زیاد سنگ‌ها فرسوده شده‌اند و ترمیم آن‌ها حداقل ۱۰۰ سال زمان نیاز دارد؛ چرا که هر سانتی‌متر از این چشمه‌ها ۳۰۰ سال طول می‌کشد تا دوباره رسوب کند. باید مراقب این پدیده طبیعی بی‌نظیر باشیم، زیرا باداب سورت یکی از نمونه‌های عالی در دنیاست.



هوای پاک و دل‌انگیز جان می‌دهد
برای کویرنوردی؛ اینکه یک روزتان را به گشت‌وگذار
در زیبایی‌های کویر اختصاص بدهید و شب‌هنگام، به تماشای
چلچراغ باشکوه کهکشان‌ها و آتش‌بازی ستاره‌های دنباله‌دار بنشینید.
اگر همین روزها گذرتان به کویر می‌افتد، شاید ایده‌بدی نباشد که تلفن همراهتان
را هم به یک نرم‌افزار کاربردی (اپلیکیشن) ستاره‌شناسی مجهز کنید. برنامه‌های
فوق‌العاده‌ای را می‌گوییم که می‌توانند در لحظه موقعیت ستارگان و سیاره‌های منظومه شمسی
را ردیابی کنند و بر علم و آگاهی‌تان از شگفتی‌های آسمان لایتناهی بیفزایند.
در این جا نرم‌افزار کاربردی و ممتازی برای ستاره‌شناسی را به شما معرفی می‌کنیم. امیدواریم از
آن لذت ببرید.

نرم‌افزار کاربردی (اپلیکیشن) اسکای‌ویو^۱

اسکای‌ویو نرم‌افزار کاربردی ساده و جذاب است. فقط لازم است تلفن همراهتان را به سمت ستاره‌ها
بگیرید تا کارهای جذابی را خودش انجام بدهد: تشخیص کهکشان‌ها، ستاره‌ها، صور فلکی، سیاره‌ها، قمرها و
حتی موقعیت تلسکوپ هابل و ایستگاه فضایی بین‌المللی از ویژگی‌های شاخص این نرم‌افزار است.
همه این‌ها در محیطی بسیار زیبا و ساده انجام می‌شوند و می‌توانید با لمس هر کدام از بخش‌های روی صفحه
به اطلاعات علمی و نسبتاً کاملی در مورد سیاره‌ها و اجرام آسمانی برسید. یک قابلیت جالب این نرم‌افزار
کاربردی هم تعیین یادآور برای رویدادهای نجومی است که می‌تواند برای علاقه‌مندان پیگیری این اتفاق‌ها
بسیار جالب و کارآمد باشد.

اسکای‌ویو فقط تغییرات لحظه‌ای در آسمان را نمایش نمی‌دهد. هر موقع که خواستید، می‌توانید
زمان را برگردانید و رویدادهای مهم کیهانی را دقیق‌تر بررسی کنید.

پی‌نوشت

۱. SkyView

سفر و نجوم

تأسیس
حیات ابدی



اوکه دانه های دلش پیداست

صد دانه یاقوت دسته به دسته
با نظم و ترتیب یکجا نشسته
هر دانه ای هست خوش رنگ و زیبا
قلب سپیدی در سینه آن

این میوه خوش مزه و آبدار از زمان های بسیار قدیم، علاوه بر مصرف خوراکی، مصرف های پزشکی هم داشته است. آب انار سرشار از سدیم است و مقدار زیادی ویتامین C، کلسیم و فسفر دارد و به سادگی هضم می شود. آب انار مشکل کم خونی را بهبود می بخشد و فشار خون و درد مفاصل ها را کم می کند. جوشانده پوست انار هم خاصیت هایی دارد. این پوست ضخیم باعث می شود بتوانیم انار را تا شش ماه نگهداری کنیم. پوست انار در زمان گذشته و حتی امروزه برای دباغی پوست در صنعت چرم سازی به کار می رود.

زادگاه انار ایران است و کاشت انار در منطقه مدیترانه و کشورهای شرقی، مانند هندوستان، بعد از آن مرسوم شد. پس از نفوذ اسلام به اسپانیا، کاشت انار به آن منطقه هم رسید و در قرن سیزدهم میلادی در انگلستان هم متداول شد. بعدها اسپانیایی ها این میوه پرارزش را به قاره آمریکا بردند و کاشت آن کم کم در بقیه کشورها گسترش یافت.

در «قرآن مجید» هم در آیه ۶۸ «سورة الرحمن» از این میوه با نام عربی اش یعنی «زَمان» نام برده شده است.

مهر ماه

منبع: کتاب میوه ها در قرآن، نشر دانشیاران ایران، نوشته صغری رادان، سال نشر: ۱۳۹۷.



یکدود سه شش انداز



به روش زنجانی

خورش شش انداز

خورش شش انداز یک خورش خوش طعم گیلانی است که ظاهری شبیه به فسنجان دارد، اما جز گردو و رب انار، بقیه مواد آن با فسنجان متفاوت است.

مواد لازم

- بادمجان قلمی، یک کیلو
- گردو چرخ شده، دو لیوان
- پیاز، یک عدد متوسط
- نمک، زردچوبه و دارچین، به مقدار لازم
- رب انار ترش

طرز تهیه

۱. گردو را آسیاب یا چرخ کنید. سپس آن را در روغن تفت دهید و با مقدار کمی آب روی حرارت بگذارید تا با شعله کم بپزد و به روغن بیفتد. برای روغن افتادن گردو به آن آب سرد با تکه های یخ اضافه کنید و مرتب آن را هم بزنید تا سریع تر روغن گردو بیرون بیاید.
 ۲. بادمجان ها را پوست بکنید و تخم های آن ها را بیرون بیاورید. بهتر است از بادمجان های ریز و قلمی که تخم ندارند، استفاده کنید.
 ۳. بادمجان ها را نگینی خرد کنید و کمی نمک بزنید و کنار بگذارید تا تلخی آن ها گرفته شود.
 ۴. پیاز را نگینی خرد کنید، در مقدار کمی روغن تفت دهید و زردچوبه به آن اضافه کنید.
 ۵. بادمجان ها را کاملاً آبکشی کنید و سپس در پیازداغ سرخ کنید تا طلایی شوند.
 ۶. بادمجان ها را به گردویی که روغن انداخته است، اضافه کنید و رب انار را با نمک و دارچین به آن بیفزایید. سپس اجازه دهید خورش جا بیفتد.
- گیلانی ها این غذا را ترش می خورند، اما در صورتی که طعم ملس را دوست دارید، در پایان پخت به این خورش کمی شکر اضافه کنید. خورش شش انداز را با گردو یا دانه انار تزئین و با برنج کته ایرانی میل کنید.
- این خورش خوشمزه را در استان های دیگر کشورمان با مواد متفاوت و به صورت های دیگری نیز طبخ می کنند.

بستنی انار

مواد لازم

- انار بزرگ، دو عدد
- لیموترش، یک عدد
- شکر، یک و نیم پیمانه
- خامه غلیظ، دو پیمانه

طرز تهیه

۱. آب انارها را با هر وسیله ای که دارید، بگیرید. می توانید انارها را با دست فشار دهید تا آب آن ها جدا شود (انارها را آب لمبو کنید). در مجموع باید سه چهارم پیمانه آب انار داشته باشید.
۲. آب لیمو را در آب انار بریزید و شکر به آن اضافه کنید و هم بزنید.
۳. خامه را در این مایع بریزید و آن قدر آن را هم بزنید تا خامه به رنگ صورتی یکدستی در آید.
۴. این مخلوط را با قاشق درون ظرف پلاستیکی محکم دردار بریزید و آن را حداقل به مدت چهار ساعت یا طی شب درون فریزر قرار دهید.
۵. بستنی را از فریزر بیرون بیاورید و روی آن را با دانه های انار تزئین کنید.



هنر - صنعت کهنسال ایرانی

تنوع طرح، نقش و رنگ در قالی ایرانی نتیجه تاریخ و سابقه طولانی قالی بافی در ایران است. تقریباً هر شهر و روستای با سابقه در کار قالی بافی، طرح و رنگ‌های خاص خود را دارد. طرح‌هایی که گاهی از روی نقشه بافته نمی‌شوند و قالی بافان آن‌ها را در ذهن و خاطر خود نگاه می‌دارند. این تنوع در روش بافت هم وجود دارد و گاهی قالی بافان مناطق مختلف ایران از گره‌های متفاوتی برای بافتن استفاده می‌کنند. با این حال یک اصل کلی این است که در روستاها و در میان عشایر طرح‌های شکسته و هندسی رواج دارد و در شهرها، بیشتر طرح‌های منحنی و مدور بافته می‌شود. مثلاً این فرش زیبای کهنسال که در سنده استان کردستان بافته شده است یک فرش روستایی است. کردها به خاطر شکل گل‌های این قالی به آن «توسپاغه» می‌گویند که در فارسی لاک‌پشت معنا می‌شود. این قالی بیش از ۱۰۰ سال عمر دارد و رجشمارش ۵۵ است. یعنی در هر ۷ سانتی‌مترش ۵۵ گره زده شده است. در طول عمر طولانی هنر - صنعت قالی بافی هنرمندان و قالی بافان کیفیت و طراقت محصولاتشان را بالا برده‌اند تا آنجا که امروز بسیاری ایران را با قالی‌های درخشان و با کیفیتش می‌شناسند.

فراخوان تولید محتوا

قهرمان من

موضوعات

- حاج قاسم؛ قهرمان من
- حاج قاسم؛ احترام به پدر و مادر
- حاج قاسم؛ عشق به وطن
- حاج قاسم؛ دفاع از حرم
- حاج قاسم؛ مهربانی با کودکان و مردم

زمان ارسال آثار

۱۰ آذر الی ۱۰ دی

ارسال آثار: www.platzaar.ir

مانند شهادتیه مانند انجمن

جوایز:

۵۰ میلیون تومان جایزه نقدی ویژه برگزیدگان
معرفی برترین‌ها به مراکز تخصصی
تولید و نشر محتوا

شرایط:

۱. آثار ویژه مخاطب کودک و نوجوان باشد.
۲. مناسب برای نشر در فضای مجازی باشد.

قالب‌ها:

- عکس و پوستر و اینفوگرافی
- استوری و شبکه اجتماعی
- انیمیشن و موشن گرافی
- کلیپ و نماهنگ
- موسیقی و پادکست

